

مجموعه

الزواج مستبارك

بإفحاح ربها ثمان پارسی

تذکر

این مجموعه شامل تعدادی از الواح مهارکه

حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداست که باعزازاحبای

پارسی نازل گردیده است .

تعداد این الواح مقدسه که وسیله یکی از یاران الهی

به لجنه واصل گردیده بیش از تعدادی است که در

این مجموعه منتشر شده است ، ولی لجنه منحصرأ

اقدام به انتشار آن قسمت از الواح مذکوره نمود که سواد

عکسی آنها در دسترس بود و تطبیق و مقابله کامل را میسر

میساخت امید است پس از وصول اصل و پیا نسخه عکسی

بقیه الواح خطاب به پارسیان به انتشار مجموعه دیگری

نیز توفیق یابد .

لجنه ملی انتشارات و مطالعات

هَوَالِجِي

ای پاریسیان بلند آشیان سالهای دراز است و در هر سال
 بیشمار که از حوادث روزگار و وقایع لیل و نهار در گوشه
 پرمردگی خزیده و در حضره افسردگی آزرده و طپیده بودید
 در نهایت شدائد و ممنوع از هر عواند بودید حال ابر
 بخشش پروردگار بلند شد و فیض و بارش بیشمار مبدول
 داشت و بپرورش گوهرهای جانهای یاران در آغوش
 صدف مهر حضرت مهربان پرداخت شما اگر گوهر
 آبدارید خوشی و شادمانی نمائید و اگر مرغان چمن
 پروردگارید آغاز بانگ و نوا کنید و بال و پر بکشاید و باشیا
 بلند یزدان دل بندید آفتاب سپهر یزدانی از خاور مهر
 و مهربانی درخشید و پرتوی در نهایت روشنی بر جمیع جهان
 انداخت بینایان شادمان شدند و کوران آغاز آه و فغان
 کردند بانگ سروش بگوش هوش بشنوید و آواز راز
 از چرخ رخشان گوش کنید اکنون روز بیداری است و
 هنگام هوشیاری زنده دلان در خوشی و شادمانند و
 مردگان در اندوه و نادانی اکنون هنگامی است که نیاکان را

خوشنور کنید و جان و روان را بهبود نمائید جانها نان
شادمان باد ع ع

هو الله

ای رشید جمشید حقا که رشیدی و پرتو خورشید بخشش
ایزدی زیرا خداوند آن یاران پارسی را فرشته و پارسا
نور و بدرگاه خداوند آسمانی رهبری فرمود ولی تو
واسطه بوری چه که باره هدایت الله ساغر و پیمان
کلمات الله ساقی جناب رشید جمشید و او منجذب
ملکوت الله حمد خدا را که آن نفوس را بنسیم عنایت
اهتزازی و بار لبر مهربان راز و آوازی امیدوارم که
جناب مهربان بهمن شمع انجمن گردد و نشان بخشش
حضرت زوال من شود جناب هر مزد یار را از این مشتاق
دیدار پیام محبت و مهربانی برسانید جناب اسفند یار بجز
مرد میدانست و یاران را سبب روح و ریجان جناب کجیرو
خدا داد انشاء الله خسر و کشور ایمانست و بخشش خداوند
مهربان جناب مهربان برخوردار مظهر الطاف پروردگار
و مشمول بنظر عنایت کردگار جناب رستم بهرام بمان

مظهر بخشش حضرت رحمانست و جناب شهریار در شیر
 خلق و خوی شکر و شیر جناب فریدون خدا دار فرید یارا^{نت}
 و وحیدروستان جناب رستم جمشید الحمد لله پر تو
 خورشید دید و از جهان تاریک بجهان روشن رسید
 و عليك وعليهم البها الألهی ع ع

هو

ای خدای با وفای آزارگان این جانهای پاک حمد ترا
 که از جهان خاک آزار شدند و دل بعالم افلاک بستند و
 در خدمت حاضر و چالا کند بخشش آسمانی بخش و تابش
 روحانی ده و این دُر دانه هارا بر نیش باران نیسان احسانا
 پرورش ده عبد البهلاء عباس

هو

ای پروردگار آرزگاری و مهربان و شهریار کشور عفو
 و غفران آنان و این بنده گنه کار از درگاه فضل و احسان تو
 رجا و خواهش عفو و غفران بجهت این جانهای عزیز می نما^{بند}
 توئی بخشنده و درخشنده و مهربان عبد البهلاء عباس

هُوَ اللَّهُ

ای اردشیر الحمد لله از جمیع جهات تأییدی پایان ^{پایان}
 والطف آسمانی فارسیان را احاطه نموده است باید قد
 بدانند و شکرانه نمایند چون در این اوقات اخیره بعضی
 قدری سرگر ان شدند و این نعمت و برکت را از دانائی
 و مساعی خویش شمردند لهذا پریشانی رخ نمود تا بیدار
 شوند که بعد از زلت کبروی این عزت و نعمت بفضل و
 عنایت جمال مبارک بود پس حال باید شکرانه نمود
 عبدالبهاء عباس

هُوَ اللَّهُ

ای دوست حقیقی اصابع از ضعف سفر پر ارتعاش است
 با وجود این بتحریر پرداختم هر چند امور بر شما سخت
 گشته ولی امید فرج است نظر عنایت در این دور ^{عظم}
 شامل حال کل پارسیان گشت لهذا در جمیع مراتب و شئون ترقی
 گوناگون نمودند ولی چون تصور نمودند که این ترقی از سعی و غیر
 خود ایشان حاصل گشته لهذا دیگرگون شد با وجود این

بدرگاه بی نیاز عجز و زاری نمائیم که رخنه سد گردد و این
 زخم قدری التیام یابد و عليك البهاء عبد البهاء عباس

هو الله

ای یار مهربان من نامه نامی آن یاران خواندم و سنا
 بر زبان راندم بخشایش خدا خواستم و آرایش دل و جان
 جستم و آغاز عجز و نیاز نمودم که ای پروردگار این گروه جان
 نثار یاران دیرینند و با هم همدم و همنشین گفتگو شیرین و
 شکرین و بزم مانند بهشت برین زیر روی تو جویند راه
 تو پویند راز تو گویند و هر دم در جستجویند که آنچه شایان
 این روزگار است بیابند و جهان بیارایند ای بخشنده چرند
 و پرنده را پناهی و بر از درون آگاه جویندگان را یابندگان
 کن و آرزومندان را شادمان فرما تشنگان را سیراب کن
 و آزرندگان را آسایش دل و جان بخش ستایش تو را که راه
 نمودی و رهبر فرمودی و بخشش افزودی و این مرغان را آشپانه
 و لانه و کاشانه بلند راه بنمودی توئی بینا و دانا و توانا و شنوا

هُوَ اللَّهُ

ای یاران یزدانی آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گرید
 جوهر معانی بود و لطائف اسرار محبت یزدانی ستایش و نیایش
 در جهان آنویش پاک یزدان را لائق و سزاوار که پرتو تقدیری
 از افق حقیقت بر فرق یاران پارسیان مبذول داشت که
 روشنائیش خاور و باختر را فرا گرفت زهی بخشش خداوند
 بی همتا که فراموش شدگان را شهیر آفاق فرمود و گوشه
 نشینان را شهره کوی و بازار بینوایان را نوا بخشید و معتکفان
 زاویه خمول را باوج قبول کشاند امیدوارم که جمیع آمال
 و همه آرزو حاصل گردد ع ع

هُوَ اللَّهُ

پروردگارا این جانهای پاک سوی تو شتافتند و از جوی
 تو نوشیدند و آرزوی روی تو نمودند این بستگان را در
 دریای غفران غوطه ده و این مشتاقان را بلبقای خویش فائز
 و خورسند فرما پروانه های شمع تواند و آرزو مند جمع و بخت
 تو آنچه آرزوی دل و جان است شایان و رایگان فرما

هُوَ اللَّهُ

ای فرخ رخی بپرتو آسمانی بیفروز و زبان بستایش حضرت
 یزدانی بگشا عنوانی آغاز کن که محرم راز گردی و مانند
 مرغ سحر بنغمه و آواز پردازی و باوج عزت قدیمه پرواز
 کنی و باد لبراهی در منکوت اعلیٰ در مساز شوی و عليك التحية
 والثناء ع

هُوَ اللَّهُ

ای کنیزان خدا جناب برزو بزور بازو از عبدالبهاء نامه
 بجهت هريك از خویشان و متعلقان خواست من نیز ایشانرا
 چون پرزور دیدم خواهش ریذی برفتم و بکمال محبت و مهربانی
 و سرور بنامه نگاری پرداختم فی الحقیقه برزوپاک جانست
 و اسیر عشق آن یار مهربان شما نیز پی او گیرید
 و خوی او جوئید تا در جهان الهی شادمانی
 یابید و بکامرانی برسید و
 عليك التحية والثناء

۱۰
هوآلد

ای بندگان دیرین خسرو چرخ برین چراغ یزدان روشن است
 و پرتو مهر آسمان روشنی بخش گلزار و گلشن بانک سرور است
 که بلند است و مژده پر جوش و خروش است که جان بخش
 هوار جمند و مستمند بخشش یار مهر بانست که نمودار است
 و ریزش ابر بهار انست که گوهر بار است در بای دانش و
 هوش است که گوهر نشان است و آتش جهان دل جان است
 که زبانه اش تا دامنه آسمان است پس ای یاران یزدان
 و دوستان جانی ستایش پاک یزدان را که از کشور ایران چین
 آفتابی آشکار نمود و از خاک پاک پارسیان چنین دار پرباری
 نمودار فرمود دست نیاز بدرگاه خداوند بی انباز دراز کنید
 که ای پروردگار آمرزگار نیکو کار ستایش و نیایش تو در آسرا^{وار}
 که این کشور خا موش را پر آتش نمودی و این افسردگان
 بیهوش را بجوش و خروش آوردی نا امیدان را نوید آ^{مد}
 دادی و مستمندان را بگنج روان راه نمودی بی نوایانرا
 پر نوایان نمودی و بیچارگان را سروسامان بخشیدی
 ای پروردگار آنچه در نامه های آسمانی نوید فرمودی آشکار

و آنچه بزبان پیغمبران گفتی نمودار فرما نیروی یزدانیت بنما
 و بخشش آسمان نیست آشکار کن این کشور را بهشت برین ساز
 و این خاور و باختر را پر تو بخش روی زمین این پارسیان را
 آسمانیان کن و این بی نام بی نشانها را چون اختران پر تو
 افشان توئی توانا توئی بینا توئی شنوا توئی پشتیبان ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای یاران عبدالبهاء هزاران شکر حضرت بی نیاز را که در
 عبودیت آستان مقدس همراز شدیم و در نعوت و محامد
 حضرت احدیت هم آهنگ و هم آواز گشتیم سرور عظیم یافتیم
 که در بندگی سهم و شریکیم و شادمانی و کامرانی جستیم که
 در این سبیل قرین و ندیمیم الطاف بی پایان ملاحظه
 نمائید که این جمع پریشان از آن یار بی نشان نشان یافت
 الحمد لله در ظل رایت تقدیس بهم پیوستیم و در حلقه
 عاشقان در آمدیم و هر یک خریدار یوسف حقیقی گشتیم
 الطاف بی پایان است و موهبت بیحد و شمار پس کدام
 یک را شکرانه نمائیم خفته بودیم نسیم گلشن هدایت وزید
 بیدار شدیم غافل بودیم ندای ملکوت رحمانیت رسید

هوشیار گشتیم نابینا بودیم بینا کرد بیمار بودیم شفا بخشید
گمراه بودیم هدایت کرد مستغرق ظلمت بودیم روشنائی
داد بی سرو سامان بودیم ملجأ و پناه عنایت فرمود زره
فانی بودیم آفتاب آسمانی پر تو انداخت قطره نابود بودیم
بحر وجود موج زد بی نوا بودیم گنج روان عنایت فرمود
خاک بودیم پر تو تا بناک رسید زمینی بودیم موهبت آسمانی
جلوه نمود پس باید بزبان و دل و جان در شکرانه الطاف
اقرار بفتور و تصور نمود و عفو و بخشایش موفور طلبید
جز این چارهئی نه و بغیر از این عذری آماده نیست اوست
بخشنده و آمرزنده و مهربان و علیکم البهاء الالهی ع ع

هُوَ اللهُ

ای پروردگار این دوستان یاران تو اند و سرمست پیمانۀ
پیمان تو همه پرورده آغوش بخششند و شیرخوار پستان
دهش خداوند آفرینش اگر مستمندند ولی هوشمندند اگر
نا توانند ولی زورمندند چه که تو پشتیبانی تو یا ورمهربانی
در جهان کیهان سر بلند نما و در ایوان یزرانی جای بده
در انجمن بالا روسفید فرما و در امید بگشا و از بخشش آسمانی

بهره بخش شب تیره را روز فرما و روز نوروز را فیروز کن
توئی توانا توئی بینا توئی شنوا توئی بیهمتا توئی مهربان ع ع

هوا لاهی

ای یاران دیرین و دوستان ثابت مستقیم حضرت اسفند^{یار}
شهد شهادت را در راه پروردگار بکمال مسرت چشید
والله یار شد و یاوری کردگار از برای شما طلبید که در مواز
بلا اصطبار نمائید و در مخاطرا ابتلاء در کمال صبر و قرار
باشید زیرا آنچه در راه خدا وارد آید عین عطاست تلخ
شیرین است و زهر انگبین موت حیاست و هلاک نجات
غم سرور است و اندوه مسرت روح بندگی آزادی است
و افسردگی افروختگی ذلت عزت است و نقمت عین رحمت
پس شما ای یاران انجمن و یاوران این عبد محتجن از این
قربانی شادمانی کنید و در این سوگواری کامرانی زیرا روز
قربان عید مردان است و دم جانفشانی وقت طرب شادمانی
عنقریب ملاحظه نمائید که در قتلگاه از اثر خون آن بزرگوار
لاله و ریحان روید و سنبل و ضمیران نابت گردد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای دو ثابت بر پیمان خوشا بحال شما که نضایح و وصایای
 حضرت زردشت را عمل نمودید و شادمانی آسمانی یا فتیحه حضرت
 زردشت خوشنود از بینایان است نه کوران راضی از شنندگان^{نت}
 نه کران و گنگان هزار آفرین بر شبات و استقامت شما که با آتش
 محبت الله بر افروختید و آفتاب جهان حقیقت پرستش نمودید پوره
 موهومات در دید و بعالم حقیقت پی بردید خوشا بحال
 شما خوشا بحال شما و علیکما البهاء الالهی عبد البهاء عب

بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا خاك ايران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شور
 انگیز و دانش خیز و گوهر ریز از خاورش همواره خورشید
 نور افشان و در باخترش ماه تابان نمایان کشورش مهر
 پرور و دشت بهشت آسایش پر گل و گیاه جان پرور و
 کهسارش پراز میوه تازه و تر و چمن زارش رشک باغ
 بهشت هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای
 ژرف پر خروش روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد

واختر بزرگوارش پنهان در در پر و پوش باد بهارش خزان
 شد و گلزار دلربایش خارزار چشمه شیرینش شورگشت
 و بزرگان نازینش آواره و در بدر هر کشور دور پرتوش تارک
 شد و رودش آب باریک تا آنکه دریای بخششت بموش
 آمد و آفتاب دهش دردمید بهار تازه رسید و بادجان
 پرور وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهر پرور تا بید کشور
 بجنبید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک بوستان
 گشت جهان جهانی تازه شد و آوازه بلندگشت رشت
 و کهسار سبز و خرم شد و مرغان چمن به ترانه و آهنگ مدم
 شدند هنگام شادمانیست پیغام آسمانیست بنگاه جاودانست
 بیدار شو بیدار شو ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم
 شده و گروهی همدستان گشته که بجان بکوشند تا از باران
 بخششت بهره بیاران دهند و کورکان خورد را به نیروی پرورد
 در آغوش هوش پرورده رشک دانشمندان نمایند آئین
 آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند پس ای پروردگار
 مهربان تو پشت و پناه باش و نیروی باز و بخش تا با رزوی
 خویش رسند و از کم و بیش درگذرند و آن مرز و بوم را چون
 نمونه جهان بالا نمایند ع

۱۶
هُوَ اللَّهُ

ای دوست من زبان بذکر تو مشغول و دل بیاد تو مألوف
و جان بحدت تو مشعوف زیرا بنده جمال ابهائی و ساجد
درگاه رب اعلی دلی بیاد آن دلبر بیهمتازنده داری و سری
بشور محبت آن یار با وفا آکنده جوئی لهذا عزیز می و سرور
انگیز و سبب روح و ریحان اهل تمیز از خدا خواهم که موافق
و مؤید گردی و عليك النعمة والثناء ع

هُوَ اللَّهُ

ای یار گار نیاکان نامه ات رسید الفاظ کاس معانی بود
و معانی اسرار محبت الهی نامه مگو صهباء بود گل های حدیقه
و فا بود دلیل بر هدایت کبری بود ستایش پاک یزدان را
که ساغر عطا لبریز شد و باره و فانشه انگیز گشت رستخیز
بر خاست و در جهان ولوله انداخت مشتاقان فائز دیدار
گشتند و عاشقان روی دلبر مهربان دیدند تشنگان
آب گوارا یافتند و ماهیان بدریای بی پایان رسیدند بلبلا
کلبانگ توحید زدند و بیان اسرار معانی نمودند گلشن بهشت برین

شد و گلزار تزیین جست درختان خلعت طراوت یافتند
 و ازهار و ریاحین از رشحات سحاب علیین ترو تازگی گشتند
 از هر جهتی آهنگی بلند شد و از طرف هر چمنی تاج سلطان
 گل نمودار گشت مرغان حدائق دفتر شقایق گشودند
 و اسرار حقایق بنمودند این نغمه و آواز و این چنگ و چغانه
 و ساز و این آهنگ راز و نیاز طیور گلشن را پرواز دهد لکن
 افسوس و دروغ که غراب مشئوم محروم و جفندان معتکف
 ویران مطمور نه از این باغ الهی نصیبی و نه از این جنت
 نعیم بهره‌ئی در گلخن ظلمانی بمنزلگه ویرانی خزیده اسیر
 شهوات نفسانی مانند حال آن دوست مهربان آواره
 کرمانند و افروخته و سوخته بنار حرمان و هجران ولی در هر کنجی
 گنجی لهذا جستجو نمائید لا بد یاران معدود موجود و
 همچنین با زردشتیان بیامیزید و طرح محبت ریزید بیدار کنید
 هوشیار نمائید و از حرمان بیزار نمائید جانت خوش باد ع

هُوَ اللَّهُ

ای بنده یزدان پاک جانی و پاک دل زیرا از جهان آب و
 گل بیزار شدی و بجهان دیگر دل بستنی و حق پرستی و بیاران

یزدان پیوستی و از بند بیگانگان رستی یا آشنا بوردی و بینا
 و گویا چون پرتو آفتاب درخشید نور حقیقت دیدی و سرود
 سروش شنیدی و دل از تعلق باین خاکدان بریدی و
 در اوج مهر یزدان پریدی شاد باش شاد باش و با نفس
 و هوئی همواره در پر خاش باش جانت خوش باد ع

هُوَ اللَّهُ

ای اردشیر جهان شیر نامه قرائت گردید الحمد لله از
 نفوسی محسوبی که می فرماید هر که را بلند کنی از ملک بگذر
 مظهر هدایتی مورد عنایتی مشغول بخدمتی غریق دریای
 روحانیتی فاشکر الله علی ذلك بکنیز عزیز الهی فیروزه
 اسفند یار مهربانی بیشمار از قبل من برسان و علیک البهآء
 الاهی عبد البهآء عباس

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای دو بندۀ صادق پروردگار نامه شمار سید از مطلع
 الفاظش نور محبت دمید و سبب سرور مشتاقان گردید
 اذن حضور خواسته بوردید ما زونید و بجناب اخوی رشید

نهایت محبت و تحیت مشتاقانه برسانید و کنیز عزیز الهی
فیروزه را با لطافت بی پایان مژده دهید و علیکم البهاء الالهی
۱۰ شعبان ۱۳۳۹ حیفاً عبد البهاء عباس

هُوَ اللَّهُ

ای یاران پارسی این عبد ضعیف باستان حضرت بنی^{ناز}
نماز آرد و از برای شما خواهش عون و عنایت کند که ایخدا^{وند}
مهربان این گروه دهقان یاران تواند و در مزرعه^{بند}
مقربت زراعت کنند ایخداوند فیض بخش و برکت
احسان کن نعمت ده و موهبت مبدول دار و در این^ل
آمال آن رجال را میسر کن و باران آسمانی ببار و فیض
و فراوانی مبدول دار توئی مقتدر و توانا ع ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای جان نثار جمال قدم در سایه اسم اعظمی و در ظل شجره
اکرم دیگر چه غم این بخشش خداوندی را جمیع پیشینیان آرزو می^{ند}
حال تو بآن فائزگشتی پس ستایش کن حضرت مقصود را ع ع ع

۲۰ هُوَ اللَّهُ

ای رستم دستان همنام تو بقوه شمشیر جهان گیر گشت
ولی آن جهانگیری منتهی باسیری در چاه عمیق شد و این
جهان را بدرود نمود زیرا برادر نامهربان بنهایت بغض
و عدوان برخاست و سبب موت و فوت او گشت نه کشور
ستانی ماند و نه جهانگیری خوابی بود در گذشت او های
بود محو شد حال تو الحمد لله تسخیر کشور هدایت ایزد
دانا نمودی و اقلیم ایمان و ایقان را فتح کردی این کشور
ستانی ابدی است و این جهانگیری سرمدی
شکر کن خدا را و مجسر و خان و کنیز عزیز الهی و سرفراز خانم و روح
انگیز از قبل من نهایت ملاطفت و مهربانی ابلاغ دارید
و علیک البهاء الالهی ۲۶ صفر ۱۹۱۹ حیفایه عبدالبهاء عباس

هُوَ اللَّهُ

ای یاران و فادار عبدالبهاء نامه شماری رسید که هدم
ممن و بلا بودم و غرق در طوفان ازیت و جفا چون نامه خوا^{ندم}
سبب سرور گردید و شادمانی حاصل شد الحمد لله احب^{بی}

الهی در نهایت ثبوت و استقامتند و مستقیم بر امر جز
 درگاه اله پناه نخواهند و بغیر از بارگاه خداوند آگاه آرامگاه
 بخوبیند دلدادۀ دلبر آفاقند و مشتاق دیدار کوکب اشراق
 ای یاران الهی هزار شکر که بروح حیات الهی زنده شدید
 پرموده بودید تروتازه گردیدید مخمور بودید افروخته شد^{ید}
 اسیر بودید امیر گردیدید ساکت بودید ناطق شدید خفته
 بودید بیدار شدید غافل بودید هوشیار شدید و درجه^{ان}
 الهی در سایه علم رحمانی محشور گردیدید شکر کنید خدا را
 و بستایش و نیایش حضرت پروردگار بپردازید که عبد^{ال}ه
 در محبوحه بلا بیار شماست و بذکر شما مالوف ملاحظه
 نمائید که چقدر مهربان است خور را فراموش نماید و
 شمارا بیاد آرد ای یاران بدل و جان خیر خواه جمع^ت طوا^{ئف}
 و ملل باشید و صادق و خادِم بدولت و ملت از نفسی
 مکدر نگردید و لوجفا نماید و از شخصی محزون نشوید
 و لو ظلم و تعدی آغاز کند خیر خواه کل باشید چه دوست
 و چه دشمن بخدمت و وفا بکل پردازید چه بیگانه و چه
 آشنا یعنی عدو لد و در محبت و در شمارید و خصم
 خصیم را یار و ندیم دانید تا بکمال خوشی و روح و ریحان

با آنان محبت و مهربانی نمائید و علیکم البهاء الالهی ع

هو

ای یاران مهربان چون از کشور باختر بخاور باز گشتم
 یاران پارسیان را دیدار نمودم از روشنائی رو گلشنی خو
 نمودار بود یاد شما نمودند و بنام شما صفحه‌ای آراستند
 چون نام مبارک یاران خواندم وجد و طربی دست داد
 که فوراً قلم برداشتم و بتحریر پرداختم و بذكر شما مشغول
 شدم تا بدانید که در این بساط چه قدر محترم و محترمید
 از فیض حضرت اینزریاک شما را دلی تابناک خواهم و جانی
 لطیف و روانی منیر جویم و آرزوی دل و جان آنست که
 در این سبیل طی مراتب وجود نموده با علی افق کمالات
 معنویه و ذروره فضائل انسانیّه و اصل گردید تا سائر
 مردم مشاهده کنند که بندگان حضرت دوست چگونه
 روشن و درخشانند و تابانند این است نهایت آمال این است
 اعظم موهبت حضرت ذوالجلال و علیکم البهاء الالهی
 عبد البهاء عباس

هُوَ اللَّهُ

ای یاران عبدالبهاء بوی خوشی که از گلشن دل‌های
آن یاران مهربان منتشر گشته مشام مشتاقان را معطر نمود
و دماغ جان را معنبر کرد حمد و ستایش خداوند آفرینش را
شایان است که آن دُر دانه های صدف عنایت را در آغوش
هدایت بریزش باران نیسان موهبت پرورش داد تا کل
با عبدالبهاء در نهایت عبودیت و نیستی و فنا به بندگی
آستان بها قیام نمائید ای خواجه تا شان من همتی فرمائید
تا خدمتی در درگاه احدیت نمائیم چو گانی ز نیم و گوی سعادت
از این میدان بربائیم غمی بیفشانیم تا خرمی اندوخته نمائیم
شمعی بر افروزیم تا پرده ها بسوزیم نفسی بعبودیت کشیم تا
نفس را از هربندی آزاد نمائیم شب و روز بجان بکوشیم
و بجوشیم تا خلعت خدمت و عبودیت بپوشیم و باره موهبت
از دست ساقی عنایت بنوشیم این است فضل عظیم این است
لطف عمیم و البهائء علی اهل البهائء ع

هُوَ إِلَهِي

ای بی سرو سامان الهی آنچه بحضرت افنان سدره

مبارکه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید فی الحقیقه مورد
 جور و جفا گشتید و معرض ضرر و بلا گردیدید ولی یقین بدان
 که این خسران و زیان سبب ریح بی پایان گردد و این جو رو
 جفا مقناطیس عون و عنایت حضرت کبریا شود عواقب امور
 را باید ملاحظه نمود آنچه بیاد رفته در سبیل الهی رفته و البته
 منفعت عنایت خواهد گشت مطمئن باش اموال و املاک
 از دست خواهد رفت ولی کثرت دهقان الهی برقرار و خوش
 هزاران کرو و خروار و الله یضاعف لمن یشاء و علیک البهائم
 جناب آقا سیاوش جناب آقا اردشیر رستم خان جناب آقا شهریار
 جناب آقا محمد حسین عطار جناب آقا میرزا حسن سلطان جناب
 آقا محمد جعفر جناب آقا محمد تقی جناب آقا علی اکبر مشکباف تحت
 مشتاقانه برسان از خداوند امیدوارم که هر یک در عالم وجود و
 در محبت الله بی مثل مانند گردند و بروزی صد هزار بار جان در
 ره جانان فدا نمایند فدائیان الهی باشند و قربان آن روی
 نورانی و چون قلم بند کرایشان مشغول شد از هیجان محبت اصابع
 بارتعاش آمد و البهائم علیک ع

هو الله

ای کنیز عزیز الهی در درگاه خداوند آگاه نامت یار میگرد

تاجان و دولت مسرور و شاد گردد ملاحظه نما که الطاف حضرت
 بهاء الله چگونه مانند آفتاب درخشنده است که در آستان مقدس
 عبدالبهاء یار تو نماید و نام تو پروردگار و از فیض ابدی رجای موهبت
 سرمدی کند تا آنکه از هر جهت پر تو بخشش الهی بتابد و از هر طرف
 آثار موهبت ربانی مشهور شود بیغین بدان که امروز موهبتی اعظم
 از این نیست و عليك البهاء ع

هُوَ اللهُ

ای یاران الهی الان نامه نامی قرائت گردید بیار شما مشغول
 شدم خداوند عالمیان در این عصر و او ان تاجی بر سرفارسیان
 نهاده که گوهر درخشنده اش موهبت جمال بهاست و این گوهر
 گران قیمت درخشنده گیش در قرون و اعصار تا ابد الابد اگر
 در هر دم صد زبان بگشاید و بشکرانه این عنایت عظمی پردازید
 البته از عهد بر نیاید ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء الله ذو فضل عظیم
 ع

هُوَ اللهُ

ای برادر آن بهرام درخشنده روشن گویند کیومرث اول شخص
 پادشاهان بود و نخست خدیو تاجداران و تاسیس سریر سلطنت
 در این خاکدان کرد. پس تو که هنام او هستی نیز سلطنتی تاسیس
 کن که جاوید باشد و انجام ناپدید این سلطنت عبودیت آستان

مقدس است و بندگی درگاه احدیت انشاء الله بآن موقت
 و مؤید میشود و افسوس محبت الله بر سر مینهی و طوق
 و یارۀ معرفت الله برگردن میاندازی و بر تخت جوا نخت
 هدایت کبری جلوس مینمائی و کوس شادمانی را در فلک

اعلی میکوبی ع

مناجات طلب مغفرت

یزدان پاک کیخسرو را خسرو کشور غفران نما و شهریار
 ملک احسان فرما گناه بیامرز و از حرمان برهان لطف
 و عطا شایان فرما و همدم بهرام کنیز عزیز را تاجی از
 مغفرت بر سر نه و در بیای عفو و عطا بپوشان در
 بهشت برین قرین اماء و رحمن کن و در ملکوت علین
 فائز بمشاهده آن نور مبین نما توئی آمرزنده و مهربان
 و توئی بخشنده و دهنده و عظیم الغفران ع ع
 بنام خداوند بمانند

ای بهرام بهرام اختریست که خاور و باختر را روشن نما
 و پرتویست که جهان تاریک را رشک گلزار و چمن کند
 پس چون باین نام و نشان در درگاه یزدان یاد میشود
 باید بآنچه سزاوار این نام است از گفتار و رفتار و کردار پدیدار

و آشکارگوری درخاورد این کشور چون ستاره بامداد بدر ^{خشی}

و در انجمن کیهان چون پرتویزدان پرده از رخ برداری
 رسوای جهان شوی و بیسرو سامان بیابان جانان باری
 این روز روز فیروز است و افروختن آتش دل افروز این
 بخشش بزرگ را از دست مده و این دهش یزدان را مننه
 بکوش که از همه پیشتر روی و بیشتر بهره گیری ^{ند} پند پند یزدان
 که در نامه های نخستین نگاشته نگاه کن و بجوای و رفتار و

کردار کن ع ع

هو ا ل ا ب ه ی

ای اختر خاوری آنچه در نامه های آسمنا پدیدار خواهد شد
 مطمئن باش دانه چون اندرز مین پنهان شود
 راز آن سرسبزی بستان شود تو کی در رنگ کن از
 آهن و این سنگ چنان پرتو آتشی پدید گردد که کیهان
 آتشکده مهر یزدان شود تو خوش باش و شیفته یار ^ش
 تا در میان راستان بنده آستان و پاسبان

گردی جانت خوش بار و ریت

شادمان ع ع

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای بهرام سپهر بلند ستاره شناسان گویند بهرام اختر
 جنگجویست و تند خو این دم آشکار گشت که خوشخوی و
 مهرجوی و مه رو و مشک بویست اگر کسی نگرود در گلشن
 خوی یزدان باز کن و بر جهان و کیهان مشکبیز شوتار ستخیز
 جانها بینی و ساغر لبر نرباره خمخانه بهاء در دست گیری
 و می خواران میکند آسمان را سرمست کنی تا هر یک در
 این بزم با و از زیر و بم نوائی زند و گلبانگ بلندی زند
 و سازی ساز کند و ترانه بسازد و چنگ و چغانه بنوازد کورها بدینا
 گردد کورها شنوا شود مرده ها زنده گردد پرمرده ها تر و تازه شود
 نادان آگاه گردد خفته بیدار شود بدخو خوشخو شود تند خو مهربان
 گردد تاریک روشن شود گلخن گلشن گردد خار گل شود
 خزان بهار گردد جانت خوش باد روانت روشن باد ع

هُوَ اللَّهُ

ای بهرام سپهرای خوش فرجام نامه ات چون نامت
 پرشکون و خامه ات چون کلک آسمانی مشکبار و همایون

چه که نام دوست نگاشت و پیام دوستان ارمغان داشت
یاران پارسی هر یک پیکی از جهان بالاستی و کشتی رانشند
و کیهان از کران تا بکران دریاستی پس براستی بدان امروز
جان پارسی در جهان نیستی هستی بخش است و جشن جشن
یزدان بلند درفش دهش و بخشش ایزدی را بنگر که آفتاب
جهان آسمان باز از خاور پارسیان درخشید و اختران
تابان در سپهر ایرانیان نور افشان گشت و خاوران و
باختران روشن شد پاک یزدان سزاوار ستایش و
نیایش است که چنین بخششی ارزان فرمود و چنین مهری
رایگان داشت امروز دوستان پارسی باید از شادمانی
پرواز نمایند و در دبستان جهان آغاز گشودن راز نمایند و باین
آهنگ و آواز دما ساز گردند روز روز فیروز است و تابش تابش آفتاب
گیتی افروز و آتش آتش جهان سوز آتشی که همه پر تو است نه در و یزدانی
نه کیهانی آسمانی است نه زمینی تابشش جان بخشند نه جان گیرد
بر هر چیز بیفزاید نه بکاهد این مهر سپهر نشانه آن آفتاب است
و این آتش نشانی از آن آذر جهان تاب باری در شب و
روز بیاد آن یاران شادمانیم و بدوستی آن دوستان همد
و همدستان از ایزر بمانند خواهانیم که همواره همه

پارسیان را یار و یاور باشد تا در انجمن آسمانی همه چون
چراغهای یزدانی برافروزند و پرده‌های پنهانی بسوزند
و با آتش دوستی و خداپرستی بسوزند این است بخشش
خداوند آفرینش که امروز روزی یزدان پرستان است
و پیروزی می‌پرستان و شادمانی مستان و خوشی هوشمند
و کامرانی دوستان یار مشکل پسند ع

بنام پاک یزدان

ای بهرام سپهر مهر پروردگار سپیده امید دمید و
خورشید جهان تاب انجمن بالادرخشید پرتویزدان
خاور و باختر کیهان را تا بان نمود و اختراعی چند پرتو
مهر ماه رخشان گرفتند و چون گوهر بدخشان روشن
و گل‌های گلزار و گلشن گشتند نو که بهرامی در سپهر دان
رخ برافروز مه تابان شو در گلستان خرد و هوش گل
صد برگ خندان گورد در راه خدا چراغ روشنی باش
و در چمنستان راستان سروروان و زیور گلشنی پرتو
نیکان بگیر و روش پیشدادیان بپذیر فریدون رهمن
شو و جمشید کشور مهر یزدان بیچون منوچهر پر پیچهر
آزادگان گورد و کیومرث شهرستان راستان شو شوگ

اورنگ دانش و هوش شو و گلبانگ سروش را از جها
 آسمان بشنو جوشی بزن و خروشی برآر ترانه ای آغاز
 کن و چنگ و چغانه بزن مرغ گلستان شو و زیور بوستا
 گرد زبان گویا شو و چشم بینا گرد پرده برانداز و بند نجیر
 بشکن شیرزیان باش و شب دیز و میدان بجو و گوی و
 چوگان بجواه سمندی بتاز رشت و بیابان خاکدان
 بنورد آستین برآرایش و آرایش و آسایش زمین بیفتا
 و آهنگ چرخ برین کن دانش آموز دبستان شو و پرشک
 شهرستان جانان گرد شبستان دانائی برافروز باده
 هوشیاری بنوشان کوردگان جهان را فرهنگ یزدان
 بیاموز و افتادگان چاه نادانی را بایوان دانایان برآر
 اینست پند بندگسل یار مهربان ای بهرام ع ع

هو الاهی

ای بهرام سپهر عرفان هر چند مکاتبه مستمرنه و
 مخابره متواصل نیست ولی حمد خدا را که در جمیع احیان
 در ظل رحمن و در آستان مقدس حضرت یزدان بذکر
 آن یار مهربان و سایر دوستان مشغول و مالموفیم آنی

فراموش ننموره و انشاء الله نخواهیم نمود

ای ثابت چون نسیم صبحگاهی برهیاکل انسانی مرور نما
 و حیات جاودانی بخش و چون بوی خوش مشکبار جهانزا
 بنفحه قدس عنبر بار معطر کن چون سراج و هاج محفل
 یاران را بانوار عرفان روشن نما و چون پروانه مشتاق
 حول شمع آفاق بال و پر بسوز و چون شجر بارور سبز و پرثمر گردد
 ای راسخ بر عهد وقت آنست که آتش پر نور میثاق دارد
 آتشکده دلها بر افروزی که خس و خاشاک نقض ابکلی
 بسوزد و خرمن شبهات را محو و نابود نماید .

ای بنده خسرو کشور یزدان وقت بندگی است و هنگام
 آزادی دستی از آستین برآر و برجهان و جهانیان در زوگور
 نثار کن گنج روان در آستین داری و لعل بدخشان در
 کان دهان لثالی معانی در صدف دل مکنون داری بر آزان
 مبدول کن روز میدان است و وقت گوی و چوگان
 همتی کن که این گوی سبقت و پیشی را بر بانی و لشکرشها
 بکلی شکست دهی و ظلمات ارتیاب را زائل نمائی زیر آباد
 سر رخسار سختی بجرکت آمده است که بمحض مرور بر
 نفس ضعیفی چنان منجمد و مخمور می نماید که شعله آتشکده

سده گرم نمی نماید نفوس نحیفه را بایدا از این سرمای
 استخوان سوز محافظه نمود زیرا ناقضین عملة موتند
 رؤیتشان سبب افسردگیست تاچه رسد به صحبتشان
 بوی مشک^ن جدماغ معطر نماید و رائحة گلشن جان بخشد
 و بوی گلخن مشام را منزجر و مزاج را معتدل و مختل مینماید
 این باد سرد صد قنطار سم از شبهاات و زهرالواح محو^ن فی
 در آستین گرفته و در حرکت است و البهاء علیک ع

هو الابی

ای پاسبان آستان یزدان نامه بلیغ یعنی گلبانگ
 بلبل گلشن و اصل گشت و سبب شادمانی یاران انجمن
 شد برستی میگویم که موجی از بحر محبت الله بود و درجی
 از گوهر معرفت الله لثالی معانی بود و دراری دری
 ظلمات هموم رار و شنی پر سطوع بود و غبار اکدار را
 امطار مواهب بیشمار از قرائتش کمال سرور حاصل گشت
 و از تلاوتش نهایت حبور حاصل شد حمد خدا را
 که آن انجمن رحمانی مشغول بنفحات مقدسه ربانی^{است}
 و شب و روز در عبودیت آستان مقدس قائم امروز

شعله جهان افروز ثبوت و رسوخ بر پیمان حتی قیوم است
 حمد خدا را که آن یاران چون بنیان سخت بنیاد ثابت
 و برقرارند از هیچ زلازلی نلرزند و در هیچ موقعی نلغزند
 بلکه سیل شدید امتحان را سدای از زبر حدیدند و
 بوم شوم شبها را عقاب اوج رفیع آن قوم پرلوم را بنیاد
 نسج عنکبوتست و بنیاد بر خاک است چون او هن بیوت
 شوابشان سراب است و غذا ایشان از شجره زقوم بوم
 الحساب حیاتشان ممت است و ملجأشان مصدر آفات
 کورگانند نوهوس و خفتگانند منقطع النفس چون ابلیس
 مغرور خرفند نه صدف پرگهر و چون جعل سرمست
 بوی گلخندند نه رائحه گاشن معطر کرم مهینند و در اسفل
 زمین مکین نه طیور عالیین خفاش ظلمتند نه نور پاش
 افق مبین هر دم بهانه ای آرند و چون زاغان جفا در گلخن
 خزان لانه و آشیانه نمایند با چشم کور فریاد این النور
 بلند کنند و با گوش کور نعره منکر این نعمات الطیور زنند
 در طبقه پسین زمینند و مشاهده مه تابان خواهند و در
 حفره شبها سرنگونند استماع آیات بئانات جویند
 گمگشته باریه ارتیا بند خود را در شاهراه یقین شمرند

و سرگشته مفازی جهلند و خویش را در شاطیء بحر یقین
 دانند ناقض میثاقند خود را قطب آفاق خوانند هارم پیمانند
 خویش را بانی ایوان دانند زهی حسرت و افسوس که از
 حسد اسیر حبل مسد شدند و نار غضب را حمال حطب
 گشتند پس تو ای دوست حقیقی و یار روحانی کمر محکم
 کن و قدم ثابت دار و چون شیر در زم ر و بهان پرستم را
 حمله نما و چون عقاب اوج پیمان این زاغان پر عدوان
 از میدان بگریزان و البهء علیک ع

اوست دوست یگانه

ای اختر خاوری بهرام اختر یست که از خاور میدمد
 و بباختر میدود اگر چه تابانست ولی گهی آشکار و گهی
 پنهانست تو از یزدان بخواه که ستاره درخشنده آسمان
 بالا گردی و همیشه آشکار و هویدا و پرتو افشان گردی
 جان تو خوش باد ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان مکتوبی که مرقوم نموده بودی ملا
 کردید مضمون در نهایت حلاوت و معانی در غایت
 حظه

ملاحت بود فی الحقیقه در این واقعه شدید در ارض یا
 یاران الهی جمیعاً باشد بلا گرفتار گشتند و در سبیل
 الهی صدمات شدید خوردند از جمله آنجناب که فی
 الحقیقه در هر ساعتی جام تلخی نوشیدید و مصیبت تازه
 دیدید و غوغای شدید شنیدید آن نفوس که صهباً
 شهادت کبری را از جام سرشار موهبت عظمی نوشیدند
 آنان مانند مرغان گلشن توحید بشاخصار جهان بالا پدید
 و بمنتهی آرزوی خویش رسیدند تاج بخشایش خداوند آفرینش را
 بر سر نهادند و در لیم تاجداری ابدی یافتند ولی یارانیکه در این خاکدان
 فانی باقی مانده اند در هر رمی ضربتی جدید خوردند و در
 هر نفسی شهید تیغ و شمشیر شدند از آنجمله آنجناب
 ولی صبر و تحمل نما و بمنتهای قوت و استقامت مقاومت هجوم
 اعدا فرما سینه تاهد ف تیر بلا در راه خدا نگرود مانند
 سنگ و چوبست و از جمارات محسوب و عليك التحية و التناء
 ع

هُوَ اللَّهُ

ای یار مهربان آنچه نگاشتی خواندم نامه آن یار جان پرور
 شامانی افزود و کامرانی بخشید زیرا نوشته بودید زمینی

در کنار خاک پاک کشتگان راه خداست رستم سروش و
 سایر برادران و خویشان پیشکش نموده اند بسیار خوب
 امیدوارم که این کار را یاران فارسی انجام دهند زیرا ^{سبب}
 شادمانی آن سرور بزرگوار گردد این کار در آستان پروردگار
 سزاوار بخشش و ستایش است رستم سروش بهمن
 پور جمشید را پیام جانی برسان و بگو که من همواره بیاد شما
 پرداخته ام و همیشه از خدا خواسته ام که به بندگی درگاه
 یزدان سرفراز گردید و مانند چراغ در انجمن یاران برافروز ^{ید}

جانت خوش باد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای یار ارواحانی من از حسن سلوک و حرکت و روش ^ن
 پارسی ممنون و خوشنودم و مسرور و مشعوف فی الحقیقه
 از گلشن خلق و خویشان بوی خوشی بمشام میرسد و رائحه
 معطری منتشر است بندگان جمال مبارک باید چنین ^ب
 از جبین نور مبین ساطع و از رفتار و گفتار آثار بزرگوار ^ی ساطع
 و لایح جناب امین بازبانی شیرین تعریف و توصیف آن
 یاران نمودند ای یاران جناب ارباب شخصی خیر خواه است و بلند ^ت

باید از شما ممنون و خوشنور باشد و تا توانید در کار او چنان
امانت و صداقت و همت بنمائید که عبرت دیگران گردد
خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت

و امانت بمن ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای بهرام آسمانی در ره یزدان بلا و جفا مانند باران بر تو
ریخت از هر طرف هدف تیر محن و آلام گشتی اموال از دست
برفت و تن و جان به تعب افتاد و عاقبت مجبور هجرت از وطن
گشتی و به مصیبت و محن تن دررداری و مؤمن ممتحن شدی
و حال در طهران سرگشته و سرگردانی و بیسروسامان ایگاش
من بجای تو بودم زیرا من در بلای قدیمم و تو در جفای جدید
مثل مشهور است لكل جدید لذة باری غم مخور غم خوار
تو جمال ایهاست محزون مباش نسلی بخش تو حضرت اعلی
باید از شر و راهل غرور و فتور نیاری بلکه بر شوق و وله شو
بیفزائی آهنگ را بلند تر کنی و ترانه زیرویم را بملکوت جمالی
قدم رسانی یاران آسمانی چون ستم بینند پای را محکم کنند
و قوت متانت و مقاومت ظاهر نمایند تحمل تیغ و شمشیر کنند

ونعوه یا بهاء الالهی بملکوت اشیر رسانند الحمد لله تو
 پهلوان این میدانی و نهمتن این رزمگاه شکر کن خدا را
 تا شادمانی و کامرانی در جهان جاوردانی حاصل گردد ع

هُوَ اللَّهُ

ای بنده الهی مکتوبی از جناب ملا بهرام رسید اظهار
 ممنونیت از شخص محترم و میرزا حسنعلی خان نموده که قرار
 داد سند زمینی باو بدهند با رو بست و پنجاه تومان ^{بشد} بگوشد
 که ملا بهرام ممنوناً مراجعت بیزد نماید و حضرات با آنچه وعد
 نمودند بزودی وفا نمایند این کیفیت لازم است و سبب
 موفقیت شخص محترم و عليك التحية والتدع

هُوَ اللَّهُ

ای ثابت بر پیمان از پرواز برادر آن همراز هر چند اندو
 بسیار رخ داد ولی آن مرغ خوش آواز بگلشن خداوند بی نیای
 پرید و بآرزوی خویش رسید و روی یاران دید و از ساغر
 الطاف پروردگار نوشید پس دلخون مباش و آه جگر سوز
 بر میار ای یار عزیز پر تو بخشش خدا بر سر یاران یارسی فدا پس

روز بروز پرورش یافتند و به نیروی آسمانی از دیگران بشی
گرفتند تا آنکه دیگران رشک می بردند و سرشک میرنجتند
ولی افسوس که پارسیان این بخشش را از خرد مندی و هوش
و کوش خویش دانستند اینست که گردون گردان شد
با وجود این برخی هنوز در خواب بلکه میگوشتند که بیشتر
و بران کردند ولی سپاس ایزد را ناز که برخی دیگر آگاه شدند
و از خواب بیدار گشتند امید چنانست که همه هوشیار
شوند زیرا نامه همایون زند را در استور بی آئین بیش و کم
نموده تا مژده امروز را از میان ببرد بر راستی بدانکه شت
زردشت بزرگوار پناه پروردگار از این دستوران گنه کار
می برد که چگونه بی آئینند .

و اگر دست دوستان از کار ارباب جمشید کوتاه شود پرتیانی
بی پایانست ارباب نباید این را بپذیرد زیرا یاران بجان و
دل در راستی و درستی در کار او میکوشند جناب آقامیرزا
سیاوش را از قبل من محبت ابدع برسان و بگویموتیها
بامور ارباب پرداختند بدانکه بی پایان زبان

اندر زبان است و علیک البهآ

الاهی عبدالبهآ عبآ

۴۱ هُوَ اللَّهُ

ای یار آجانی جناب امین همواره ستایش از نفوسی که در
 معیت حضرت ارباب جمشیدند مینمایند و از برای هر یک ^{منفرداً}
 صد و در نامه کنند که مستحق هرگونه عنایتند این عبد نیز
 تصدیق روایت را نماید و از خدا خواهد که آنرا موفقی ^{بدا}
 تا بر آنچه باید و شاید مؤید گردند و این را بدانند که صداقت
 و امانت و همت و خیر خواهی در حق عموم عالم علی الخصوص
 در امور حضرت ارباب جمشید بر کل فرض و واجب است
 و خدمت باستان مقدس شمرده شور و خیانت و رخاوت
 و عدم امانت را معصیت بحق شمرند و عصیان و طغیان در
 امر حضرت یزدان و اگر قصور و فتور در این امر مشکور واقع
 گردد تزییع امر الله است و تدبیر احبب الله و تکدیر ^ط
 این عبد و لشوید و جوه سایر یاران و سلب اعتماد با امانت
 و وفا و صفای این حزب مظلوم در آفاق ای یاران ^ط
 این جهان پیچیده شور و آغاز حیات با انجام رسیده گردد
 نه خوشی و راحت ماند و نه زحمت و مشقت نه توانگری ماند
 و نه مستمندی نه آسایش جان ماند و نه آرایش جهان جمیع زائل

و نجوم آفل است و چیزی که از برای انسان باقی و پایدار است
 رضای حضرت پروردگار و روش و سلوک مطابق تعالیم
 جناب آمرزگار اگر کسی بگفتار و رفتار و کردار ابرار برخوردار
 شود فرشته آسمانی گردد و مورد تأیید سر و ش حضرت یزدا
 وسعت و فسحت دل و جان یابد و لطافت و نورانیت و جد
 جوید هر چند در زمین است آسمانی گردد هر چند در خاک کد
 تاریک است نورانی گردد و هر چند اسیر این زندان است
 ولی بایوان یزدان پی برد و هر چند در قعر چاه این جهانست
 باوج ماه حضرت رحمن برآورد البته البته در آنچه تقریر و
 تحریر یافت نهایت همت را مبذول و بموجب نصیحت
 معمول دارید اگر چنین مجری دارید من نیز بعون و عنایت
 حضرت احدیت کفالت نمایم که در جمیع مراتب وجود بفیض
 مشهود سر فراز گردید و علیکم التحیة و الشنا ع

هُوَ اللَّهُ

ای ثابت بر پیمان نامه شمارسید نهایت روح و ریحا
 حاصل گردید بشارت اتمام کار جلال مژده حصول آمان بود
 اما شما در نظرید و مشمول الطاف حضرت احدیتید.

جناب آقا سیاهش باید محض اثبات حق شناسی و وفا در مواظت امور ارباب جمشید باقی و برقرار باشند انفکال^ن جا نه بلکه روز بروز باید برحمت بیفزایند و اگر چنانچه اصرار در حرکت باین سمت دارند موقتاً اجازت داده میشود که بزیرت آستان مقدس مشرف و چند روزی بامن الفت نمایند و مراجعت کنند این امانت و ریانت و ثبات و استقامتی^م که در امور ارباب جمشید ابراز نموده و مینمایند فی الحقیقه خدمت باهراست و دلیل صدق و عبودیت باستان مقدس دیگر یاران پارسی را جمیعاً از قبل من رست در آغوش شوو بکمال اشتیاق ببو و بیوس و علیک البهآء الاهی ع

هو الله

ای دوست مهربان من تاکنون با آن بنده خدای بیچون گفتگوئی ننمودم و نامه تنگاشتم ولی چون در این روزها مهتر جمشید خدا را بدست مردی بیداد گرفتار شده است و گرفتاری او رسوائی ایرانیان و بیشتر بهائیان و بیشتر از همه زردشتیانست و شما دوست دل و جان پس خواهش من چنین است که بکوشید تا پرده از کار مهتر جمشید نیفتد و پرتی^ن

نگردد و بیسرو سامان نشود و ام خویش بدهد و از دام ببرد
 و سرزفش از دیگران نبیند تو مهربانی و نیک اندیش و
 دوست هرافتاده دل ریش جانت خوش باد ع

هُوَ اللّٰهُ

ای یاران عبدالبهآ حضرت گشتاسب و جاماسب
 ترویج آئین حضرت زردشت عظیم نمودند و بجان و دل
 کوشیدند تا تعالیم مبارکش کشور ایران را احاطه نمود و
 نفحات قدس مشاهرا معطر و معنبر کرد بعد از چند
 آئین نیاکان فرو گذاشتند و دستوران بخود پرستی و عدم
 راستی سر برداشتند مرتبای غرور شدند و مصدر انواع
 شرور لهذا اختر نیکبختی افسرده شد و نهال آرزو او آید
 پژمرده گشت تا آنکه خورشید تابان از خاور ایران بدرخشید
 و پر تو جهانگیرش از خاور تا باختر رسید و جان و روان
 بخشید پس یاران پارسی باید بدوستی و راستی و یزدان
 پرستی برخیزند و بکمال مهربانی با عموم ملل عالم بیاویزند
 تا افسردگی هزار ساله را بیک پیاله از محبت الله ازاله نمایند
 این است عزت ابدیه جانان با جانان باد ع

۴۵ هُوَ اللَّهُ

ای سروش پر بشارت نامه خوش اشارت در نهایت
فصاحت و بلاغت بیان اسرار بود و دلیل بر خلوص نیت
و محبت پروردگار حمد خدا را که آهنگ سروش شنیدی
و شاهنشاهی شاه بهرام بدیدی و مانند مرغ چمن بگلشن
حقیقت پریدی و بر سرو پهن گلبانگ اسرار معنوی بلند
نموری حال شیفته آن روی دلبری و آشفته آن موی
معنبر عاشقان را آه و فغان لازم و مشتاقان را این
وحنین مستدیم و واجب پس تا توانی آواز بلند کن و
شهناز بزن و مرغان چمن را بیدار کن و در سحرگاه بنغمات
خوش در مساز نما و عليك البهاء الالهی ع ع

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای آشنا آشنائی بجان است نه امکان بینائی بدل است
نه بعضو آب و گل خوشی پر نور و روشن است نه بگشایش جهان
پر آلام و محن اگر جان خوش است انسان در پرورش است

واگردل روشن است هر حال گلشن است و هر زمین گلزار
 و چمن و اگر دل و جان تنگنای آزرده‌گی و احزانست
 مینوی پادشاهی قعر زندانست پس تا توانی شادمانی
 جهان آسمانی جو تا هر تنگی گشایش گردد و هر تاریکی روشنایی
 خداوند آفرینش والبهاء علیک ع ع

پروردگارا کردگارا ای یزدان من خداوند مهربان من
 این فارسیان یار دیرینند و دوستان راستان خاور
 زمین شیفته و آشفته روی تواند و سرگشته و گمگشته
 کوی تو سالهای دراز نگران روی تابان تو بودند و در
 آتش مهر سوزان تو پس در بیگشا و پرتوی ببخشانا دلها
 آسمان گردد و جانها گلستان توئی توانا توئی بینا ای یار
 نازنین چه خوش اختر بودی که گوی پیشی از بیابان پر هوشی
 ربودی و باهنگ آسمانی در انجمن کیهان راز یزدان را
 با چنگ و چغانه سرودی مهتر و سرور رستم و مهتر زمین را
 درود برسان جانت شاد باد و خانه ات آباد و کاشانه ات

هُوَ اللَّهُ

ای یاران عبدالبهاء رستم مهربان در آستان رحمن
 سر بجاك نیاز نهاد و از عالم راز بخشش بی پایان طلبید
 الطاف خداوندی خواست و عنایت یزدانی خواهش نمود
 البته این دعا با جابت مقرون گردد من نیز دعا مینمایم که
 حضرت ایزد شمارا مظهر الطاف فرماید عزت بی پایان
 بخشد و حیات جاودان مبذول دارد تا کل در سایه نخل
 امید بیارمید و از اثمار شجره مبارکه که خلق و خوی آسمان
 بهره و نصیب گیرید از غیر حق بیزار باشید و بر ازون نیاز
 در مساز گردید در هر روزی روحی تازه یابید و در هر شبی
 بر ازون نیاز سحری مألوف گردید و علیکم وعلیکن البهائم
 عبدالبهاء عباس

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای شهریار یزدان پاک یار بوده که باین دربار بار یافتی
 و بایوان جهان بنان جهان آسمان پی بردی باده ^{نیرا}
 دانائی را از ساغر و مینای خدائی نوشیدی و آب زندگانی

از چشمه شناسائی آشامیدی خوشی کن و شادمانی نما که
 در این بزم درآمدی و از این جشن بهیوئی بردی بیاداش
 این بخشایش ستایش یزدان سپهر برین کن و سپاس بکیتا
 خداوند آسمان و زمین که بچنین رهش سرافراز شدی
 و بچنین بخشش دمساز و همراز گشتی بزودی پر تو آفتاب
 جهان یزدان بر تو افتد و رویت را در جهان بالا روشن کند
 ع ع

هُوَاللَّهُ

ای پرهوش ایرانیان در ماتم سیاوش سیاه پوش شدند
 و جوش و خروشی بر آوردند تا عاقبت بنیاد افرا سیاب برانداختند
 و ترکستان را خراب نمودند ولی تو در مصیبت شهیدان
 یزد و اصفهان قبا ی گلگون بیوش و آهنکی مانند ارغنون پیواز
 زیرا آن یاران از باره عشق سرمست شدند و بقربانگاه فدا
 شتافتند و مجلوتگاه راز حضرت بی نیاز پرواز نمودند در گلشن
 آسمانی لانه و آشیانه نمودند و ترانه آغاز کردند که ملای اعلی را
 بشور و له آوردند از برای آنان این مصیبت نبود موهبت بود
 بلیه نبود عطیه بود محن نبود منح بود عذاب نبود ثواب بود

پس باید شادمانی نمود و آرزوی آن کامرانی کرد احباب باید بمیل
 و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت
 و حسن خدمت بمنتهای قوت بکوشند و مبارانفسی سبب
 نکدر خاطر آن خیرخواه عالم گردد چنین شخص خیرخواه را
 باید بجان و دل خیرخواه شد و در خدمتش همت نمود زیرا
 قصور سبب غضب رب غفور گردد و علیکم التحية والثناء ع

بنام پاک یزدان شهریار جهان آسمان

ای یاران نیک اختر چه خوش بخت بودید و همایون ماه
 و فرخنده مهر که در این روز فیروز در زبردش یزدان آمدید
 و در انجمن جهانیان جهان جان بجانان پیوستید مرغان
 چمن شدید و طوطیان شکرکن گلهای گلستان شدید
 و هزارستان بوستان اختران خاوران بخشش گشتید
 و ستارگان جهان آفرینش دریای بخشش و رهش خداوند
 پر جوش است بشتابید و شنانفایید و فروروید و گوهر
 شاهوار آبدار برآرید دم سود و سرور است و هنگام آهنگ
 چنگ و رور روزبندگی و دم آزادی هر که بیشتر پیشتر
 هر که افروخته تر آموخته تر پس باید همه حلقه بندگی
 در گوش کنیم و باهنگ سروش بنوازیم ما بنده آن شاهیم

آشفته آن ماهیم هم رهبر آن راهیم صد مؤثره و صد مؤثره
ع

هُوَ اللَّهُ

ای یاران الهی و دوکنیز عزیز خدا جناب اردشیر خدا داد
باین صفحات آمد و بزبانت عتبه مقدسه فائز گردید
ایامی که همدم و ندیم بود همیشه بیاد شما بود و در نهایت
تضرع بعالم بالا بجهت شما طلب عنایت و عطا کرد و
رجای فیوضات رحمانیه نمود من نیز در این قصد
و مرام همدم گشتم و باستان الهی عجز و لابه نمودم تا فیض
ابدی شامل گردد و از جمیع جهات اسباب وحدت و
یکانگی فراهم آید یاران الهی در بمبئی از کلفت بزار شوند
و بالفت همدم و همراز گردند هر چه اتحاد شدیدتر
گردد موهبت آسمانی عظیم تر شود و ابواب برکت حتی
در کسب و تجارت گشوده شود و صیت امر الله بلند گردد
و آوازه ظهور شمس حقیقت در آن دیار انتشار یابد
و یاران کامرانی در دو جهان نمایند این است و صیت
عبدالبهاء این است نصیحت عبدالبهاء و علیکم

البهاء الالهی ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای مرد پارسی سلطنت خسروی هر چند قطعه آسیا را
بتزلزل آورد ولی عاقبت چون باد بی بنیاد بود ولی تو در
ظل عنایت جمال مبارک سلطنت باقی جاوردانی یافتی
که افسرش همیشه تابنده است و ریهی همیش همواره دروغ خشنده

هُوَ اللَّهُ

ای یار نازنین آنچه نگاشتی و در دل داشتی پدیدار و
خواهش آشکار گشت هر چه ناله و فریاد کنی و آرزوی
جانفشانی در ره آند لبر مهربان جوئی سزاوار و شایسته
ولی چون چنین اندیشی در هر دمی جانی بیفشانی از خدا
خواهم که آرزوی تو و مرا هر دو روا فرماید تا هر یک
در جانفشانی پرچی برافرازیم اما تو چون به بندگی خدا
پرداختی و راز پنهان آموختی و فارسیان را بخداوند
مهربان خواندی در هر دم جانفشانی برستی زردشتیان
روی پیشینیان را سفید نمودند و پاکی نژاد را پدید کردند
من از آنان خوشنودم پس باید بجوشند و بخروشند
تا هر هم کیش را خوش اندیش کنند و هر بیگانه را یار خویش

نمایند آن دم نیروی پروردگار پیاپی رسد و یاری آموزگار
 دم بدم دیده شود و از برای پدر و مادر که بجهان دیگر
 رفته اند و از سرچشمه زندگانی جاودانی بی بهره بودند
 اگر خواهش آمرزش شود در درگاه خدا پذیرفته
 میشود از برای خداداد دل آسوده دار آن سرگشته
 کوی یار بگلزار یزدانی شتافت و زندگی جاودانی یافت
 جانت خوش باد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای یار مهربان نامه شمارسید و بر مضمون اطلاع
 حاصل گردید مکتوب ناطق بود و دلیل بر نورانیت
 قلب از اشراق صبح صادق جناب امین نهایت ستایش
 از شما جوانان فارسیان نموده اند که الحمد لله در
 فارسیان نهالهای بیهمالی بنهایت طراوت و لطافت
 در نشوونماست و در رغایت ثبوت و استقامتند اگر
 گردبار آزمایش آفرینش را احاطه نماید این اشجار بنهال
 استقامت مقاومت کنند من نیز شهادت میدهم که
 چنین است امروز احتبای پارسی در نهایت صدق و راستی

دوستی طلبند صلح و آشتی جویند حق پرستی کنند و بر جهان
 و جهانیان آستین بیفشانند لهذا مقرب درگاه جمال
 مبارکند و مقبول عتبه مقدسه سؤال از آیام حضرت
 زردشت نموده بودید در تواریخ در این خصوص اقوال
 مختلفه است هیچیک شایان اعتماد نه آنچه حقیقت آ
 این است که آن کوکب نورانی در بین حضرت موسی و حضرت
 عیسی طلوع نمود یعنی تقریباً هفتصد و پنجاه سال بعد از
 موسی هذا هو الحق وما بعد الحق الا الضلال المبین
 ولی اوقات را اهمیتی نه آن اختر نورانی نیز اشراق بود
 و برخاور و باخت پر تو انداخت در هر زمان و در هر مکان
 طلوع کرده باشد زمان و مکان را حکم در عالم جسمانی بود
 نه جهان الهی علی الخصوص زمان که امر اعتباری است
 عالم وجود سرمد است یعنی یک روز بی بدایت و نهایت
 این از مننه باعتبار حرکات و ظهور و غروب کوکب است
 روز و ماه و سال ثبوت دارد ولی وجود ندارد یعنی سال
 و ماه و آیام ثابت است ولی وجود ندارد مانند جهات
 نظیر شرق و غرب و جنوب و شمال ثبوت دارد ولی وجود ندارد

و علیک البهاء الالهی ع ع

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای سیاوش ترکان خون سیاوش را هدر دادند
 سر بریدند و دم مطهرش را بظلم و جفا ریختند لکن
 آن خون پاک چه اثری در جهان خاک نمود که جوشش
 بدامنه افلاک رسید حال جاهلان از خدای خبیرین خون
 ترا هدر دادند و پی ستمکاران سلف گرفتند که بلکه سبب
 شوند آن در دانه جان از صدف امکان بدر آید و در آغوش
 دلبری کتابیاساید ولی وقت نرسیده هنوز آیام باقی خدا
 نفوسی برانگیخت مهر جو و وفا خو و حق گو همت بگماشتند
 و علم حمایت برافراشتند سبحان الله آنان در زنده و خوار
 و جفاکار و اینان پرند و غمخوار و وفاکار آنان دیوسیرت
 و اهرمن طبیعت و غدار اینان فرشته سیرت و یزدان
 پرست و نیکوکار و هر دو بصورت بشر یکی قمر و دیگری بقر
 چه قدر تفاوت است که در نوع انسان است باری الحمد
 لله در سبیل الهی معرض تعرض نادانان گشتی و هدف تیر
 جفای بی خردان شکر کن خدا را که باین موهبت موفق
 شدی ولی باید همواره برضای جناب ارباب جمشید

رفتار نمائی و آنچه بگویند دستور العمل خویش بدان

وعلیک البهائم

هُوَاللَّهُ

ای دوجان پاک ایزر دانا ایران را تاریک یافت
 و سزاوار الطاف بی پایان دید پس آفتاب جهان بالا
 پر تو انداخت و آفاق آن اقلیم را روشن و منیر فرمود پارس^{نا}
 مظلومان که هزار سال بگوشهٔ بینوایی خزیده و هزار برای
 ناگهانی دیده و بمنتهی درجه ناتی رسیدند بودند چون
 کوکب آسمانی افق ایران را نورانی نمود انتعاش قلوب
 یافتند و وله و انجذاب دل و جان جستند ندای الهی
 نشئه صهبا بخشید و جهان جهان دیگر گردید و آهنگ
 بدیع بمسامع روحانیان رسید حال الحمد لله آن بینوایان^ن
 موهبت آسمانی یافتند و آن بیچارگان عزت ابدی^{جستند}
 و روز بروز در ترقی و انتعاشند و دم بدم موفق بخشایش
 ایزر متعال آن غبار تاریکی زائل و الطاف حضرت
 پروردگار کامل جانتان خوش باد

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای خسرو کشور شناسائی خسروان گیتی ستان لها
 سال بکوشند و بجوشند و بجزروشدند و جانفشانیها نمایند
 تا کشور خاک را سالار شوند و توده سپاه را فرمان روا
 گردند و بی پایان در زیر آن سامان یابند درفششان
 سونگون گردد و دیهیم و افسرشان و ازگون شور پرتو
 تاریک گردد و بزرگواریشان خواری شور تو ببخشایش
 خدائی خسرو کشور دانائی شدی و شهریار جهان شناسا
 بزرگواریت جاودانست و رستگاریت بی پایان دیهیمت
 پایدار است و افسرت بگوهر آبدار تا ابدار سرت همیشه
 بلند است و سرافرازیت در هر دو جهان ارجمند رخت
 بپرتو مهر آسمان یزدان یزدان روشن باد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای سفیدوش زیرا روی تو در ملکوت الهی سفید است
 سیاه و ش مظلوم قدیم در ترکستان سقیم کشته خنجر
 لثیم گردید و دل‌های ایرانیان را بما تم شدید انداخت ولی

تو که سفید و ش هستی امیدم چنانست که سبب شادمانی
و کامرانی ایرانیان گردی علی الخصوص پارسیان از ^{بخشش}
آسمانی عجب مدار که شخصی را چراغ پر فروغ نماید و کشور ^{پرا}
روشن فرماید در وقت وداع فرصت نشد که در حق سرور
محترم ارباب جمشید با شما صحبتی نمایم جمیع یاران باید
بدانند که این مورد عزیز در نزد عبدالبهاء محترم است
و سزاوار الطاف حضرت ایزد مهربان یاران باید او را
محترم دارند و بنهایت خیر خواهی و صداقت بخدمت
او پردازند راستی و درستی در حق او خدمت و عبودیت
بدرگاه حضرت بی نیاز است و جمیع یاران از قبل من ^{پت} آنها
اشتیاق ابلاغ دار ای عزیز نامه جناب امین در دریای
محیط کشوره شد از جهت چهل و هفت پوند که حواله
نموده و بشما نرسید نهایت خجلت و شرمساری حاصل
گشت نمیدانم بچه زبان عذر خواهی کنم باری بجناب
امین در این خصوص مرقوم شد البته در این نیز حکمتی بوده
و الا چنین نمی شد امیدم چنان است که همین قضیه
تأثیرات عظیمه بخشد در خصوص عکس توفیق حضرت
اعلی به محمد شاه و مکتوب ناصر الدین شاه البته همت ^{شد} نمای

چون در این قضیه روایات مختلفه در السن و افواه است و
 نفس توقیع و مکتوب ناصر الدین شاه دافع او هام لهذا
 آنچه بتوانید از این عکس بدست آرید و جسته جسته بفرستید
 و اگر ممکن اصل توقیع را بدست آرید در سال فرمائید این
 خدمتی عظیمه باستان حضرت بیچون است باری ای
 سفیدوش از خدا خواهم که آن روی بپرتو بخشش ایزدی چنان
 بتابد که جمیع زبانها فریاد بر آرد که این سفیدوش است
 نه سیاهوش ولی در بر از ندگی و خوشخوئی و نیکوئی نظیر آن
 سیاوش و عليك البهاء الالهی ع

هو الله

ای اردشیر خداداد هر نفسی را مرادی الحمد لله تورا
 مراد رضای الهی و تنفیذ الطاف ربانی امیدم چنانست
 که بارزوی دل و جان موفق گردید فوست
 نیست مختصر مرقوم میگردد آنچه بواسطه
 اسفندیار ارسال نموده بودی رسید

و عليك البهاء الالهی ج ۲

۱۳۳۸ عبدالبهاء عب

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای احبای الهی از ملکوت اعلیٰ مژده عنایت میرسد
 و از جبروت الهی نسیم موهبت میوزد ندای حضرت
 رحمانیت از افق غیب بلند است و بقوة اسم اعظم
 جنود ریب منکسر و منهزم سطوات میثاق قلب آفاق
 را بجرکت آورده و قوه پیمان روح کیهان را زنده
 نموده اسرافیل الهی حیات ابدی بسرمستان باده
 عهد مبذول داشته و جبریل رحمانی بقلوب بانی
 آیت عهد وحی فرمود قومی از این آهنگ ملکوت الهی
 در وجد و سرور و قومی در نهایت فتور و قصور و غموم
 و مستغرق و مخمور از گلبانگ بلبل گلستان سرمستان
 زنده دل بشوق و شغف آیند نه زاغان حقد و حسد و
 از رائحه معطره گلشن حقیقت عند لیبان گلزار بوجد
 و سرور آیند نه جعل جهل و سقر پس شکر
 نمایند حضرت احدیت را که بلبلاً
 این گلشنید و قمریان این مرغ
 و چمن و البهآ علیکم ع ع

٦٠ هُوَ اللّٰهُ

ای بندهٔ بها من از تو و مهربان و هر مزد یار هر سه را
 و خدا از شمار ارضی و بندگان خدا از شمار ارضی از
 پروردگار امید و ارم که هر یک از شمارا بر این آئین ناز
 ثابت و برقرار فرماید تا آزمایش سبب ستایش گردد
 و آسایش خاطر حاصل شود حال چون بد یار دهند ^{بگرد}
 هر یک از شما که بایران رود یاران الهی را چه در دهند و
 چه در یزد و چه در تفت پیام من برساند و بگوید ای
 دوستان حقیقی روز روز شماست و نوبت نوبت شما
 دوباره وقت هشیاری آمد و زمان بزرگواری رسید
 کوکب آفل باز طالع شد و خورشید پنهان فارسیان
 آشکار گشت افق ایران از پرتومه آسمان روشن و
 منیر گردید عنقریب آفتاب عالم بالا چنان بدرخشد
 که آن اقلیم اوج اشیر گردد و جمیع جهان پرتو اندازد
 و عزت ابدیهٔ پیشینیان دوباره چنان ظهور نماید که
 دیده ها خیره و حیران گردد جانتان خوش باد

هُوَ اللَّهُ

ای رعایای الهی الحمد لله منجذب بنفحاتید و مشعل بنار
 محبت الله در پناه خداوند یگانه اید و فارغ از هر آشنا
 و بیگانه در مزرعه نفس مبارکی مقرب حضرت کبریا
 بزرع و کشت مشغولید در کمال همت و غیرت آن مزرعه
 را گلشن توحید کنید و بخدمت پردازید تا فیض برکت
 آسمانی حاصل گردد و نعمت جاودانی یابید و علیکم
 التحية والثناء ع

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای یاران دیرین و دوستان ثابت مستقیم حضرت
 اسفند یار شهد شهادت را در راه پروردگار بکمال صبر
 چشید و الله یار شد و یاور ی کردگار را از برای شما
 طلبید که در موارد بلاء اصطبار نماید و در مخاطرات
 در کمال صبر و قرار باشید زیرا آنچه در راه خدا وارد
 آید عین عطاست تلخ شیوین است و زهر آبگین موت
 حیاتست و هلاک نجات غم سرور است و اندوه مسرت

روح بندگی آزادگیست و افسردگی افروختگی زلت
 عزتست و نقت عین رحمت پس شما ای یاران
 انجمن و یاوران این عبد ممتحن از این قربانی شادمانی
 کنید و در این سوگواری کامرانی زیوار و زقربان عید
 مردانست و دم جانفشانی وقت طرب و شادمانی
 عنقریب ملاحظه نمائید که در قتلگاه از اثر خون آن
 بزرگوار لاله در میان روید و سنبل و ضیمن نابت گردد
 ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای خداوند بی مانند این مستمند بدرگهت افتاده
 شوریده و آشفته شیفته و دلداره طلب آموزش از
 برای مادر مهربان می نماید تو نجشند بیگانه

و دهنده هر آشنا و بیگانه آموزشی

فرماتا سبب ریش باران رحمت

گردد و پرورش جان آن

کنیز محترم تو نجشند

و مهربان و توئی پاینده حضرت یزدا

هو الله

ای طاهر مطهر من نامه‌ی که بجناب حاجی بستید
 جواد مرقوم نموده بودید ملاحظه کردید دلیل جلیل
 و برهان مبین بر ثبوت بر صراط مستقیم بود لهذا
 امید چنین که در آن دیار آئینه افوار گوری و از پرتو
 شمس حقیقت آن کشور منور گردد از روحانیت و
 نورانیت احتبای الهی مرقوم نموده بودید که بتأسیس
 محافل قیام نموده اند و به هدایت حابل و نابل پرداخته
 اند و بسیار سعی و کوشش می نمایند این خبر سبب
 آسایش جان است و آرایش وجدان تا توانید در
 تبلیغ سعی بلیغ نماید تا یزید موهبت کبری از دیوان
 ملا اعلی صادر گردد جناب آقا سید ابوطالب از
 حضور دارد و همچنین جناب آقا احمد و آقا محمد
 قوموشائی و علیک و علیهم بهاء الله الالهی ع ع

هو الله

خسروا این عنوان از القاب شهریار است و طفرای

تاج داران اما خسروان خاکدان رابفائی نه ولی
 خسروانی یاران الهی مانند آفتاب آسمانی در جهان
 جاودانی باقی و برقرار و عليك التحية والثناء ع

هُوَ اللَّهُ

ای ثابت برپیمان گویند اسفندیار روئین تن بود
 ولی پایان از تیر پیران چشم جهان بین تاریک شد و
 زخم را مرهم نیافت اما یاران الهی چنان جسم روئین
 دارند که از تیر چشم بینا گردد و از تیغ جان زندگی
 جاودان یابد روئین تن اینست که اگر جمیع آفاق
 جمع شوند آسیبی نتوانند زیرا محبت الله حصن
 حصین است و قلعه متین اسلحه آهنین را

تأثیری نه بلکه جمیع توپهای دول

عظیم را بقدر ذرهئی نفوذ و تدمیری

نیست حال الحمد لله توتنی

روینداری و جاران نهایت

سکوز و تمکین خوش

باش ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای بندهٔ صادق پروردگار ورق محو مضمون بید
 داشت و مفهوم لطیفی ستایش خداوند آفرینش بود
 که بنیان بیگانگی برانداخت و ایوان بیگانگی برافراخت
 این اساس تعالیم جمال مبارک روحی لأحبائه الفداست
 و برهان بر این که رشید رستم پارسى را بعد البهآء
 بنهایت بیگانگی موفق نمود یکی در شرق و یکی در غرب
 بایکدیگر بجان و دل همدم و محرم این از آثار قدرت
 آن ملوک و جود است بدرگاه آمرزگاری طلب آرز
 پدر مهربانت رستم و مادر عزیزت را تمنا نمودم و
 عليك البهآء الالهى ۸ صفر ۳۲۸ عبد البهآء عبآء

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای یاران دل و جان این بندهٔ آستان شکر کنید خدا
 را که مظاهر تائید و توفیقید و از میان جمیع بشر خدا شما
 را برانگیخت و اختیار نمود که مانند گل در چمن بنسیم
 بهار روحانی شکفته گردید و بوی مشکبوی هدایت

کبری از شما منتشر گردد باری بشکرانه این بخشش باید
در نهایت استقامت و ثبوت درین آئین نازنین بموجب
تعالیم الهی رفتار نمائید و علیکم البهَاء الالهی؛ اشعبان
۱۳۳۹ عکابجی عبدالبهاء عباس

هُوَاللَّهُ

خداوند مهربان این جانهای پاک بجهان افلاک
شتافتند و بجهان پنهان ملکوت اسرار تاختند ایزد
پاک این گروه عاشقان روی تو بودند و آشفتگان مؤ
تو شب و روز بیادت در مساز بودند و در گلشن محبت
پر نغمه و آواز خداوند مهربان گناه بخش پناه بده
کامور فرما روی منور کن مشام معطر نما و در محفل
تجلی مستقر کن ۱۴ شعبان ۱۳۳۹ عکابجی عبدالبهاء عب

هُوَاللَّهُ

ای فریدون تو رفیق منی و من شفیق تو از خواندن من
بسیام سرور شدم امیدوارم که روز بروز در این جویبار فیض
پروردگار مانند نهال نشو و نما کنی و قد بفرازی و میوه

خوشکواردهی جانت خوش باد ع ع

هُوَ اللّٰهُ

ای مقرب درگاه کبریا نامه تورا سید فی الحقیقه آنچه
 بفکر تو آمده سزاوار ستایش و تفکر است البته چنین
 نفوس بیوفائی بندرت پیدا خواهند شد که مرتکب
 چنین امر فطیعی گردند بیت العدل بعد از تشکیل
 در این خصوص تشریحی نمایند در حق این اشخاص زجر
 شدید مجزوی دارند و چنین امر فطیعی را جرم کبیر شمار
 این حکم مذکور در حق نفوس سیست محرم و از اهل دانش
 و فرهنگ نه مجرم بی نام و ننگ که مانند حیوانات وحشی^{اند}
 چنین نفوس را حال باید یاران طرد نمایند و ابدار
 محافل و مجالس خویش راه ندهند تا بیت عدل تشکیل
 شود و در حق آنان زجر شدید تشریح گردد و عليك الله

الاهی ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای بندگان الهی ظالمان ستمکار مانند سگان
 خونخوار آهوان دشت یزدانرا سینه دریدند و خون
 آن مظلومان نوشیدند ولی ستمکاران مانند کلاب
 عنقریب بحفرةٔ تواب گریزند و بایکدیگر بستیزند
 و در عذاب ابدی زیست نمایند و در جحیم پشیمانی
 نومید و ناکام بنکبت ابدی گرفتار گردند اما آن آهوان
 الهی در دشت آسمانی نافهٔ مشکین بگشایند و عالم
 بالا را معطر نمایند خداوند محبت و پیوند خواهد
 نه ظلم و ستم و عليك التحية والثناء ع

هُوَ اللَّهُ

ای ثابتان برپیمان مهربان ببقعهٔ مبارکه وارد
 سرباستان نهاد و بیاد یاران افتاد راز و نیاز نمود
 و تضرع و ابتهال آغاز کرد و خواهش لطاف بجهت
 یاران نمود عبدالبهارا ساغر دل بصهباء محبت
 دوستان لبریز و مشام بنفس رحمان مشکبیز آنچه

بگویم و بنگارم شرح نتوانم عبارات و کلمات مانند
 پیمانه و صاغرو میناست و مهر و محبت و وفای یاران
 دریا لهذا گنجایش نیابد پس باید نظر بجان و وجدان
 نمود زیرا آئینه جهان نماست و اسرار محبت یاران
 ظاهر و عیان ای دوستان دهقان الهی تخمی فشانده
 و اراضی قلوب را کشتزار نموده و بر شحات ابر رحمت
 سیراب کرده و حرارت شمس حقیقت تابیده ولی
 خاک پاک گل و ریاحین روید و از زمین شوره زار
 جز خار مغیلا ن نروید بلکه محروم و مهجور گردد
 الحمد لله دل‌های یاران پارسی خاک شیرین بود گل و زین
 روئید و مشام طالبان را مشکین و عنبرین کوردنجشش
 اینردی در انجمن پارسی چنان جلوه نمود که دیده‌ها
 روشن گشت و دل‌ها گلزار و چمن شد گلشن الهی گشت
 و گلبن معنوی گردید و بشکوفه و ریاحین مزین گشت
 شاد و خرم گردید این باغ هزار سال خراب بود دختان
 پژمرده گل‌ها افسرده گلشن از صولت برز و شدت
 سرما گلخن گردیده حال الحمد لله که موسم بهار آمد
 و نفعه مشکبار وزید ابر رحمت بارید و حرارت

شمس حقیقت بتابید و نسیم جانپرور مرور نمود
گلخن نو میدی گلشن امیدگشت صبح روشن دمید
و بر آفاق بدرخشید از خاور ایران چنان صبحی دمید
که باختر منورگشت شکر خدا را که چنین بدرقه
عنایت رسید و چنین اختر نیک اختر بدرخشید
خوشا بحال پارسیان خوشا بحال ایرانیان ای پروردگار
مادر مهر پرور سیاه و ش جهان خالک را وداع نمود
و با قلم تابناک شتافت از عرصه تنگ و تاریبزارگشت
و بفضای دلگشای آسمان پرواز نمود اردشیر از زندگان
این جهان دلگیر شد حیات جاودانی خواست و آرزوی
زندگانی آسمانگشت ای آموزگار هر دو را بیا مرز و در پناه
خویش پناه ده توئی آموزنده و بخشنده و مهربان
و توئی دهنده و پاینده و غفور و رحمان ع ع

هو الله

ای پروردگار این دوستان یاران تو اند و سومت
پیمانه پیمان تو همه پرورده آغوش بخششند و
شیرخوار پستان دهش خداوند آفرینش اگر مستمندند

ولی هوشمندند اگرنا توانند ولی زورمندند چه که
 توپشتیبانی تو یا ورمهربانی درجهان کیهان سز بلند
 نما و درایوان یزدانی جای بده در انجمن بالا و سفید
 فرما و در امید بگشا و از بخشش آسمانی بهره بخش
 شب تیره را روز فرما و روز نور را فیروز کن توئی
 توانا توئی بدینا توئی شنوا توئی بیهمتا توئی مهربان ع

هو الله

ای وفادار چه نام مبارکی داری که شیرین تر از شهد
 و شکر است امیدوارم که این صفت در تو محقق و
 مقرر گردد و فاجو نیکو خوشرو و راستگو باش تا
 در کوی جانان منزل و مأوی نمائی پس پاک گهت
 باین کشور انور راه یافت و سر بدرگاه پروردگار نهاد
 عجز و نیاز نمود و طلب مناجات فرمود از جمله برای
 تو عون و عنایت خواست و بجهت والده مرحومه
 عفو و مغفرت جست پس باید چنین بنده پذیرا شد
 و سبب نیکبختی ابوین در درگاه جلیل اکبر جانت
 خوش باد ع ع

هوآلابهی

ای دو بندگان خدا پرتو آفتاب آسمانی مدتی از خاور
ایران پنهان شد پس دریای بخشش بجوش آمد و
مهر رخشان دوباره از خاور و باختر ایران بدرخشید
کشور را روشن کرد و موز و بوم را گلشن فرمود پس ای
پارسیان ستایش و نیایش پاک یزدانرا نمائید که این کالبد
موده را جان تازه بخشید این کشت زار را تخم پاکی افشاند
و با بر بخشش آبیاری فرمود بنزدیکی خواهید دید که آن
کشور رشك گلزار گردد و آن موز و بوم نشانه باغ بهشت
جاودان پرستش پروردگار را باید و شاید که این خاک
سیاه را بباران بخشش دوباره سبز و خرم فرمود و ایرانیان را
افسر سرفرازی بر سر نهاد بزرگواری دیرین با پرتوی لنین
در این بهشت برین رخ گشود و آوازه اش بهر کشور رسید
جانان خوش باد ع ع

هُوَ الْإِلَهِيُّ

جناب خسرو خان انشاء الله خادم آستانندوستبشر
 ببشارات رحمن در ظل لواء کلمه وحدانیت افراوی
 محشور نمایند که صفوف جهل و تیپ نفس وهوی و
 جیوش نقض و جفارا پریشان نمایند و رایت پیمان را
 خدمت کنند اما قضیه حضور انشاء الله در وقتش
 مازون خواهند گشت ع

هُوَ اللَّهُ

ای دو بندۀ صارق خداوند بیهمتا شکر کنید خدا را که در
 این روز فیروز پروانه شمع شب افروز گشتید و با آتش عشق
 جهان سوز شدید از پرتو شمس هدایت رخ بر افروختید و
 پرده غفلت بسوختید و دیده از غیر حق بدوختید و در
 دبستان الهی درس و سبق آموختید این بخشایش خداوند

آفرینش است و تابش آفتاب سپهر پرستش و ستایش
جاننان خوش باد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای فریدون همنامت گمنام شد نامش لفظی است
درالسن و افواه زیرا سلطنتش جهانبانی خاکدان بود
وجهانبنایش بی اساس و بنیاد حال چون آفتاب جهان
بالا از مشرق ایران طلوع نمود نام آن شهریاران تازه
وزنده گشت فریدون شکون یافت جمشید قدرش
پدید گشت کینسرو خسروی یافت و نوشیروان
شیرین روان گوردید این از فضل حضرت یزدان بود
وعلیک التّیة والثناء ع ع

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای منجذب بنفحات الله مکتوبی که بجناب حاجی سید
جواد مرقوم نموده بوردید ملاحظه گردید معانی روحانیش
سبب روح و ریحان هر وجدانی گوردید زیرا دلیل برنیت
صادقه و همت فائقه در اعلاء کلمة الله بود انشاء الله

روز بروز بر ثبوت بر میثاق بیفزائی و محافل انس بیارائی
 و در سایه درخت امید بیاسائی و نفوس را بجهان الهی
 دلالت نمائی در خصوص مشهد مبارک شهدا مرقوم
 نموده بودید که آن نفس محترم اراده صادقه فرموده که
 مدفن شهیدان را تعمیر فرماید تا از تعرض بیگانگان محفوظ
 و مصون ماند و بجهت حفظ و نگاهداریش از حاصلات
 ملک خویش مبلغی معین فرموده که هر ساله صرف آن خاک
 پاک گردد چه مقصدی بهتر از این مقصد و چه نیتی
 صادق تر از این نیت از خدا میطلبیم که آن وجود محمود را
 در هر دو جهان مسعود فرماید اما زمین را که جناب بطن
 بن جمشید فارسی حصار کشیده آن الآن بتمامه لازم
 نیست علی العجاله قطعه مدفن شهدا لازم است و پس
 نه پنجاه قفیز زمین بجناب بهمن بن جمشید بگوئید که
 من بعد ما بقی آن زمین هر شبری بقیمت گزاف خواهد
 رفت و آن از برای ایشان بهتر است از زمین موات
 وسیع معدلک اگر حضرت افنان سدره مبارک که چنین
 مستحسن دانند که این زمین را با زمین موات خودشان
 مبارله نمایند آن نیز جائز دیگر هر قسم که شما و احبابی

الهی موافق و مناسب شمرند مجری دارند اصل مقصود
این است که مشهد شهیدان معمور و آبادان گردد و
این سبب تأیید یاران و دوستان و علیک التحیة والثناء
ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای رستم همنامت بشجاعت تن شهیر آفاق گشت تو
بمردانگی و آزادگی جان در جهان معروف شو قوت
جسم و نیروی تن نهایت صد تن را مغلوب نماید
ولی قدرت جان و توانائی روان جهانیرا اسیر و دستگیر
کند و این اسیری آزاد است و این زنجیر امیری
این مغلوبیت عین عنایت است و این فتوحات
سبب معموریت ع ع

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای یاران الهی و ای دوستان حقیقی صبح میثاق
چون اشراق بر آفاق نمود روحانیان بکمال روح
و ریحان دست بشکرانه گشودند و بپرتو عنایت روشن

گشتند و بوجد و اهتر از آمدند و دل و دیده منور
 نمودند و در نثر بوی گلستان حقیقت کوشیدند و
 در اعلاى کلمه الهیه سعی بلیغ نمودند و بجنود ملکوت
 الهی مؤید گردیدند و بجیوش ملأ اعلى منصور شدند
 و حزبی کور صفت و ظلمت پرست و خفاش بصیرت
 از پر تو این صبح نورانی افسرده و پرموده گشتند و هر
 يك بحفرة خزیدند و بگوشه ظلمتی رویدند و بایکدیگر
 رمز گفتند و سردر سرگشودند که این صبح اشراقی
 ندارد و این نور میثاق آفاق نیاراید ظلمت خوشتر است
 و فرقت بهتر آفتاب حقیقت غروب نمود و نیر اعظم
 افول کرد لیل الیل آمد و شب پرتعب گشت ظلمت
 احاطه نمود دیگر تا هزار سال شب تاریک است و ظلمت
 محیطه بدور و نزدیک پس شب و روز باید بنقض میثاق
 برخواست و بقوت شبها ت آفاق را ظلمانی نمود
 چون از هر جهت عربده نمودند و ظنون و اوهام ترویج
 کردند کوکب عهد پرتوی بر اشراق نمود کل مخدول
 و منکوب و مهزوم گشتند و علم میثاق در قطب آفاق
 بلند شد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای جمشید مجید فرید زمان شو و وحید جهان گرد
این مقام بخشش یزدانست و دهش شهریار کیهان
چون بخدمت آستان پردازی یگانه زمان شوی
و بیگانه از بیگانگان و عليك الصبة والثناء ع

هُوَ اللَّهُ

ای ثابت بر پیمان الحمد لله که پرتو خورشید آسمان
یافتی و جان را بجانان رساندی راه پیشینیان پیروی
و بایزد انا آشنا گشتی دهش و بخشش احاطه نموده
ولی نادانان بی بهره اند و دستوران غافل از این ^{هست} موی
بی پایان به هم آغوش محترمه نهایت مهربانی از من
برسان و فریدون گشتاسب را در گونه ببوس و بمهر ^{بنا}
اردشیر و ام الزوجه دولت هر مزدیار و اردشیر مهربان
و بمان خداداد و گشتاسب اردشیر و سروش خورسند
نهایت مهربانی از من برسان در حق ابوبن و همشیره ^{ها}
و برادر دعا مینمایم که شاید بشرف ایمان فائز گردند

و اما حضور بارض مقدس حال سفر مشکل است
 بوقت دیگر مرهون دار و عليك البهاء الالهی عبدالبهی
 ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۸ هجری

هو الاهی

ای دادخدا بزرگتردهش دادارشناساٹی پروردگا
 و آمرزگار است سپاس اورا سزا است که دلت را بان
 پر نور روشن نمود و نخستین بخشش ستایش و نیایش
 گودگار است که در روز درخشش مهر تابان او پرستش
 گردد درود اورا که جانت بان بهره مند و سرت از جند
 شد پس ای سوخته آتش مهر یزدان در این گلشن
 شوری و درود و سرودی بزن آوازت را با رازی نیاز
 دمساز کن تا در جهان چون جان و مانند روان
 زندگی بخشد و آزادی و پاکی آرد پرتو آفتاب خاور
 خدائی رویت روشن کند و رخت را چراغ انجمن نماید ع

هو الاهی

ای خسرو کشور شناساٹی خسروان گیتی ستان سالها
 سال بکوشند و بجوشند و بجروشند و جانفشانیها

تا کشور خاک را سالار شوند و توره سیاه را فرمان روا
 گوندند و بی پایان در زیر آن سامان یابند درفششان
 سرنگون گردد و دیهیم و افسرشان و ازگون شود پرتو^ن
 تاریک گردد و بزرگواریشان خواری شود تو بجنشایش
 خدائی خسرو کشور دانائی شدی و شهریار جهان شنائی
 بزرگواریت جاودان است و دستگاریت بی پایان و بهیت
 پایدار است و افسرت بگوهر آبدار تا بدار سرت همیشه
 بلند است و سرافرازیت در هر دو جهان ارجمند رخت
 بپرتو مهر آسمان یزدان روشن باد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای هشیار چشم گشودی و مشاهده آیات کبری نمودی
 و گوش باز کردی و آواز ملاء علی شنودی واسب
 در میدان مجاهده انداختی و کوی هدایت کبری ربوبی
 درست بذیل کبریازری و از مهالک عظمی جان بدر
 بردی حال نیز بعهد و پیمان محکم تمسک نما و بقوت
 تثبث کن تا ثبوت و رسوخ بنمائی و بر کوری چشم اهل
 فتور رخی در انجمن میثاق بر افروزی اینست عروه

۸۱
الوثقاي الہی وحبیل متین ربانی ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای بنده یزدان خوشا بجال تو که پاک جانی و از زمره
آزادگان نور حقیقت دیدی و بمقصود رسیدی و از
نہال بوستان آرزو و آمال بار و برچیدی و شہد و شکر
کام دل چشیدی حال وقت آنست کہ در نہایت سرو
وجد و حبور نمائی و از آلام و محن این دار غرور ابتدا
محزون نگردی روزگار را بشادی و نشاط بگذرانی
جانت خوش باد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای دویارگار پیشینان کیانیان افسر و دیہیم داشتند
و چتر زرین افراشتند ولی چه سود پاینده نبود برخی از
ایشان در جهان دیگر نیز درفش عزت ابدی بلند نمودند
و ارجمند گشتند شما نیز پاک یزدان را بستانید کہ
سپاہ آسمانی گشتید زیر درفش ایزدی در آمدید افسر
از مہر خدا بر سر نهادید و بردیہیم بزرگواری دو جہا

فستید این شهویاری بی پایانت و این بزرگوای در

جهان پنهان ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای فارسیان راستان نامه شمارسید نیاکان پیشینیا
 آرزوی یک آن از این زمان داشتند شبهاناله و فغان
 نمودند و با چشم اشکبار تمنای این فضل موفور میکردند
 این افسر بخشش بر سر شما نهاده شد و این تا بش
 آفتاب حقیقت پرتوش بر شما زرد چون شماها سلاله
 آنان هستید و یادگار نیاکان فی الحقیقه آرزوی آنان
 حصول یافت حال وقت آنست که آثار و نتائج موهبت
 ظاهر و آشکار گردد و علیکم البهَاء الالهی عبدالبهاعبا
 ۲۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۸ هجری

هُوَ اللَّهُ

ای شخص رشید رشادت اینست که انسان برفس
 وهوی غالب گردد و جنود ظلما نیوا مغلوب نماید بنیا
 نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد رو بهان نقص را
 فرار دهد و کلاب عهد شکن را صف شکن گردد حقا

که رشیدی و دلیر و عليك التحية والثناء ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای هوشمندان امروز مستمندان ارجمند کردند
 و دوران نزدیک شوند و ناداران سر بردانانی
 بیارایند و افسر بخشش آسمانی بر سرفهنگند زیواخورشید
 دانش و بینش چنان تابش افروخته که حتی زیر زمین
 هر جاندار را پرورش میدهد این بخشایش روی زمین
 را بریزش باران دهش سبز و خرم نماید و تروتازه فرما
 و عليكم البهاء الابهي ۱۰ اربع الاول ۳۸ ۱۳ جفا عبد البهاء

هُوَ اللَّهُ

ای بنده درگاه یزدان فارسیان هر چند هزار و
 سیصد سال باریه زلت و هو ان پیمودند ولی الحمد
 لله عاقبت بعزت جاودان رسیدند بعد از خواری
 بیزرگواری رسیدند و پس از پستی باوج آسمانی
 شتافتند و بعالم بالا راه یافتند نامه شمار رسید
 خلوص نیت و خواهش شهادت سزاوارستایش است

ولی این حالت خورد عین شهادت است شکر کن
 خدا را که چنین روش و سلوکی داری و چنین انجذاب
 آسمانی در دل حاصل نمودی و بچنین حالت خوشی
 موفق گشتی این آرزوی تو اعظم آرزوی عبدالبهائت
 امیدواریم که هر دو بان موفق شویم شما یل روی
 دلجویت که در ضمن مکتوب ارسال نمودی مشاهده
 بسیار سبب سرور شد جانت خوش باد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای رشید رشید نوبت عیش و عشرت رسید و
 هنگام زیارت عتبه مقدس آمد پس باید بجمال
 اشتیاق عزم زیارت کوی دوست نمائی و چون آتش
 افروخته از کثرت شوق شعله زنی و در وقت تشرف
 یادی از ما نمائی ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای مست باده هدایت جامی از می دانش و هوش
 بدست گیر و پارسیان یزدان را مدهوش و سرمست کن

تا یوم یفخ فی الصور مخمور مانند و از پرده و حجاب
مستور نمایند شیدای رخ تابان جمال بها گردند
ورسوی هرکوی و دیار و البهء علیک ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای دوستان عزیز عبدالبهء نامه‌ئی که بنا مکن
یاران مزین خواندم و ستایش بدرگاه پاک یزدان
برزبان راندم که خداوند مهربان آن دوستان را
مانند درختان گلشن بریزش ابرنجشش تروتازه
فرموده تا بستایش و نیایش خداوند آفرینش ^{خستند}
که پرده برانداخت و پرچم بیگانگی و آسایش در عالم
آفرینش برافراخت بنیان بیگانگی ویران نمود و ایوان
بیگانگی بنیاد کرد شبهای تاریک پایان رسید و
پرتو امید برخاورد و باختر بدید ای یاران آرزوی
دیدار دارید من بیش از شما طالب دیدارم و امید^{دارم}
که در سایه آن سرو بهشتی در آئیم و یکدیگر را بنوازیم
و همدم و همراز شویم و آهنگ خوشی برافرازیم
اینست بخشش جاوردانی اینست دهش یزدانی آرزو

چنان بود که بهر یک نامه یکانه نگاشته گردولی
 چه توان نمود که گرفتاری بسیار است جانتان خوشیاد
 اوست درخشنده و تابان

ای خداوند این بنده مستمند را در درگاه خداوند
 ارجمند نما و این افتاده بیچاره را بلند و دانشمند نما
 دلش را دریا کن و جانش را همدم جهان بالا همراز
 سرش و هم آواز مرغ پرخروش تا چون پرندگان
 گلشن آسمانی بنالد و چون سرو آزاد در جویبار خوش
 یزدانی ببالد و آسایش یابد جانت شاد باد

هو الله

ای رشید رشادتی بنما و شجاعتی آشکار کن تا حق مردانگی
 را در میدان پیمان بدهی و چنان چو کانی زنی که گوی
 آمال را بر بائی این رشادت و شجاعت غلبه بر نفس
 پر وحشت است زیرا ممکنست که انسان بر شوق و
 غروب با سانی غالب آید ولی غلبه بر هوای و هوس و
 نفس خود پرست بسیار مشکل است امیدوارم که
 نازنین فارسیان غالب گردند و سبب عزت عالم

انسانی شوند جانت خوش باد ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای یار مهربان من نامه نامی آن یاران خواندم
 و ستایش بر زبان راندم بخشایش خدا خواستم و
 آرایش دل و جان جستم و آغاز عجز و نیاز نمودم که
 ای پروردگار این گروه جان نثار یاران دیرینند و
 با هم همدم و همنشین گفتگو شیرین و شکرین و بزم
 مانند بهشت برین زیر آروی تو جویند راه تو پویند
 راز تو گویند و هر دم در جستجویند که آنچه شایان
 این روزگار است بیابند و جهان بیارایند ای بخشند
 چو پرنده و پرنده را پناهی و بر آذر درون آگاه جویند گاه
 یابندگان کن و آرزو مندان را شادمان فرما تشنگان
 سیلاب کن و آزرده گان را آسایش دل و جان بخش
 ستایش ترا که راه نمودی و رهبر فرمودی و بخشش
 افزودی و این مرغان را با شیانه و لانه و کاشانه
 بلند راه بنمودی توئی بینا و دانا و

توانا و شنوای ع ع

جناب بهمن خدا مراد جناب مهربان بهمن
 جناب فیروز تیرانداز جناب رستم خسرو جناب
 فریدون خسرو جناب شهریار تیرانداز جناب
 خدا مراد بهمورد جناب هر مزد یار خدا بخش جناب
 رستم بهرام بمان جناب مهربان شهریار جناب
 برزو ابن شاه پور جناب آقا میرزا محمد خان نیری
 جناب آقا میرزا الطف الله صحاف جناب آقا میرزا
 حیدر علی شبرازی جناب کیخسرو و خدا داد کرمان
 جناب خدا بنده رستم جناب خدا داد جمشید
 جناب بهرام جمشید جناب کیخسرو اسفندیار
 جناب تیرانداز کیخسرو جناب فریدون برزو جناب
 آقا میرزا علی اکبر یزدانی جناب هر مزد یار تیرانداز
 جناب رستم کشتاسب جناب شیر مرد تیرانداز
 جناب رشید جمشید قاسم آبادی نامهای دوستان
 را حرز جان نموده حتی در این سامان نیز همراه دارد
 تا محفوظ و مصون ماند و برهان این مطلب اینکه
 نام جمیع را حفظ نموده و در این ورقه نگاشته ملا^{حظه}
 نماید که چه قدر مفتون یار است که در چنین وقت

و حالتي آني از ياد باز نماند و عليكم البهاء الالهي ع

هو الله

اي عزيز پارسى هر چند الان بهيچوجه تحرير
 نتوانم و فرصت ندارم مع ذلك مختصر جواب مرقوم
 ميگردد تا بداني كه در اين بساط چه قدر عزيزي و
 در نزد عبد البهاء چگونه بمقبول درگاه كبريا معروض
 از فقره تي كه در كتاب او ستا مندرج سؤال نموده بود
 پس بدان كه مقصد از عبارت اينست كه بار خدا
 خداوند عالم را همه انجمن را شاه بهرام و رجا و نديا
 دستور پوشوتن را پيغمبر اشيد را اشيد را ما را اشيد
 بومي را سيوشا نسرا كينسرو پادشاه رادين زردشتي را
 آفرين و ستايش و نيائيش باد و صون و عون و عنائت
 از آنان طلبيم و تندرستي جوئيم زياد در لسان فارسي
 كلمه را اداة تخصيص است و اين يك معني از معاني
 است و معاني ديگر نيز دارد اما از علم نجوم مرقوم
 نموده بوريد آنچه منجمين را اليوم تصور است
 يعني استنباط اخبار آتیه از اوضاع نجوم او هام

محتوم است ولی قواعد نجوم موجوده از سائر جهات
مضطوب است نه استنباط اخبار آتیه اما حقیقت
حال اینست که در این فضای نامتناهی جمیع اجسام
نورانیه حتی جزئیات کونیه مانند اعضا و اجزای
هیکل انسان با یکدیگر مرتبط است و تعلق تام دارد
یعنی هیکل عظیم عالم را به هیکل صغیر انسان قیاساً
نمائید چگونه اعضا و اجزای کلیه و جزئیته انسان
با یکدیگر مرتبط و متعلق است بهمچنین در ارکان
و اعضا کائنات این حقیقت و ارتباط واقع است
مختصر ذکر شد و اما قضیه اجنه و غول و آل
آنچه در کتب آسمانی نازل معنی دارد و آنچه در افواه
عوام جمیع اوهام محض است مراد از اجنه نفوس
خفیه است که ایمان و یا انکارشان ظاهر و مشهور
نیست حضرت اعلی میفرماید الجن من استجن
فیه نار النفی و اما غول و آل مقصد از آن مظاهر
غفلت و ضلال است و آنچه حکایات و روایات که
در این خصوص میشنوید جمیع معانی دارد ولی آنچه
عوام میگویند یا مشاهده می نمایند ایضا اوهام است

و شاید در نظرشان مجتسم میگردد اما از مسئله ذبح
 حیوانات سؤال نموده بودید چون جماد از عالم
 جمادی فانی شود بعالم نباتی آید پس ترقی کند و چون
 نبات از عالم نباتی فانی گردد ترقی نماید بعالم حیوانی
 درآید و چون از عالم حیوانی فانی شود بعالم انسانی
 آید ترقی کند مبنی بر این حکمت است که خوردن
 گوشت مباح گردیده با وجود این شفقت و مروت
 انسان چندان خوشنود از ذبح حیوان نیست ولی
 این نظر بر رحم و مروت است نه حکم الهی حکم الهی
 همانست که در کتاب مخصوص است باختصار
 مرقوم شد از عدم فرصت معدود در آید یارب اوفای
 جناب حاجی آقا محمد را بنهایت اشتیاق تحیت ابدع
 الهی ابلاغ دارید و علیک البهائم الالهی ع

هو الله

ای پارسیان راستان صبح است و هوادر نهایت
 طراوت و لطافت توجه بملکوت الهی نمایم و شما را
 عون و عنایت طلبیم تا بید آسمانی خواهم و توفیق بهائی

جویم مختصر این است که در نهایت مهربانی بذکر
 شما مشغول و مشغولم و عليك البهاء الایمی
 ۱۳۳۸ سنه ۲۶۱۷ عبدالبهاء عباس

هو اللہ

کینسروا همنامت بجهان رازی بود لهذا از تخت و
 تاج بزار شد خیل وحشم و چتر و علم بر انداخت بصرا^ی
 عزلت و کھسار غیبوت شتافت سلطنت هر چند
 در مذاق بشر پر حلاوت است ولی عاقبت نومیدی
 و درینغ و حسرت بنیان سرور بر افتد و بنیاد حبور
 و هن و فتور یابد خاکدان فانی قبر ظلمانی گردد و
 تنگنای گور سکنای اهل غرور شود اما آنان که آزاد^ی
 یافتند از پادشاهی رهایی جستند تخت را بند سخت
 دیدند و دیهیم را عذاب الیم شمردند تاج را سوء
 مزاج یافتند لهذا سلطنت ابدی خواستند و شهریار^ی
 سرمدی آرزو نمودند عزت افق احدیت جستند
 و بزرگواری در جهان آسمانی خواستند عبودیت
 درگاه راتاج و کلاه شمردند و بندگی آستان را پادشا^{هی}

دو جهان شمرند تو نیز تا توانی پیروی همنام نماتا
گمنام نگردی ره او پوی مسلک او جوی راز او گوی
تا پیرو حقیقی گردی و با آنچه آرزوی نیاکان است درسی
وعلیک البهَاء الالهی ع ع

فهرست مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارس

| | | |
|----|---|--------------|
| ۳ | ای پارسیمان بلند آشیان سالهای دراز است | موالات بهن - |
| ۴ | ای رشید جمشید حقا که رشیدی | موالاته - |
| ۵ | ای خدای باوفای آزادگان، این جانهایها ^ک | هو - |
| | ای پروردگار آرزوگاری و مهربان و شهریار | هو - |
| ۵ | کشور طو و طفران | |
| | ای اردشیر الحمد لله از جمیع جهات تائید | موالاته - |
| ۶ | بی پایان نمایان | |
| | ای دوست حقیقی، اصباح از ضعف سفره سر | موالاته - |
| ۶ | ارتعاش است | |
| ۷ | ای یار مهربان، نامه نامی آن یاران خواندم | موالاته - |
| | ای یاران یزدانی، آنچه مرقوم نموده بودید | موالاته - |
| ۸ | ملاحظه گردید | |
| ۸ | پروردگارا این جانهای پاک سوی تو شتافتند | موالاته - |
| ۹ | ای فرخ، رخس برفتو آسمانی بیفروز | موالاته - |
| ۹ | ای کنیزان خدا جناب برزو بزور بازو | موالاته - |
| | ای بندگان دیرین خسرو چرخ برین، چراغ | موالاته - |
| ۱۰ | یزدان روشن است | |
| | ای یاران عبدالبهاء هزاران شکر حضرت | موالاته - |
| ۱۱ | بی نیاز را | |
| ۱۲ | ای پروردگارا این دوستان یاران تواند | موالاته - |
| ۱۲ | ای یاران دیرین و دوستان ثابت مستقیم | موالات بهن - |
| ۱۴ | ای دو ثابت بر پیمان خوشحال شما | موالاته - |
| ۱۴ | پاک یزدان مهربان پاک یزدانان خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی | |
| ۱۶ | ای دوست من زبان بذکر تو مشغول | موالاته - |
| ۱۶ | ای یادگار نیاکان نامه ات رسید | موالاته - |

- ۱۷ ای بنده میزدان پاک جانی و پاک دل — هوالله
- ۱۸ ای اردشیر جهان شیرنامه قرائتگردید — هوالله
- ۱۸ ای دوبنده صادق پروردگار نامه شمارسید — هوالا بهن
- ۱۹ ای یاران پارس این عبد ضعیف — هوالله
- ۱۹ ای جان نثار جمالقدم در سایه اسم اعظم — هوالله
- ای رستم دستان همنام توبقوه شمشیر جهان هوالله
- ۲۰ گیرگشت
- ۲۰ ای یاران وفادار عبدالبهها نامه شهادت می رسید — هوالله
- ای یاران مهربان چون از کشور با ختن خاور هو
- ۲۲ بازگشت
- ای یاران عبدالبهها بوی خوشی که از گلش هوالله
- ۲۳ دل‌های آن یاران مهربان
- ای بی سرو سامان الهی آنچه بحضرت افتان هوالا بهن
- ۲۳ سدره مبارکه
- ای کنیز عزیز الهی در درگاه خداوند آگاه تا هوالله
- ۲۴ یاد میگردد
- ۲۵ ای یاران الهی الآن نامه نامی قرائتگردید — هوالله
- ۲۵ ای برادر آن بهرام درخشنده روشن — هوالله
- ۲۶ مناجات طلب مغفرت - یزدان پاک که خسرو را خسرو کشور غفران نما
- ۲۶ بنام خداوند بیمانند ای بهرام ، بهرام اختری است
- ۲۷ ای اختر خاوری آنچه در نامه های آسمانی — هوالا بهن
- ۲۸ ای بهرام سپهر بلند، ستاره شناسان گویند — هوالا بهن
- ای بهرام سپهر ای خوش فرجام نامه ات چون هوالله
- ۲۸ نامت پرشکون
- ۳۰ ای بهرام سپهر مهر پروردگار سیهده امید مید — بنام پاک یزدان

- ۲۱ ای بهرام سپهر عرفان هر چند مکاتبه مستمرند هوالا بهن
- ۲۳ ای پاسهان آستان یزدان نامه بلوغ یحیی هوالا بهن
- ای اختر خاوری بهرام اختری است که اوست دوست یگانه
- ۲۵ از خاور میدمد
- ای ثابت بر پیمان مکتوبی که مرقوم نمود هوالله -
- ۲۵ بودی ملاحظه گردید
- ۲۶ ای یار مهربان آنچه نگاشتی خواندم هوالله -
- ای یاران روحانی من از حسن سلوک و هوالله -
- ۲۷ حرکت و روش
- ای بهرام آسمانی در ره یزدان بلاوجفا مانند هوالله -
- ۲۸ یاران بر تو ریخت
- ۲۹ ای بده الهی مکتوبی از جناب ملا بهرام رسید هوالله -
- ۲۹ ای ثابت بر پیمان از پرواز برادر آن همراز هوالله -
- ۴۱ ای یاران جانی جناب امین همواره ستایش هوالله -
- ای ثابت بر پیمان نامه شمارسید نهایت روح هوالله -
- ۴۲ و روحان حاصل گردید
- ۴۳ ای دوست مهربان من تاکنون با آن بنده خدا^ی هوالله -
- ۴۴ ای یاران عبدالهها حضرت گشت اسب و جاما^{سب} هوالله -
- ای سروش پرشارت نامه خوش اشارت در هوالله -
- ۴۵ نهایت فصاحت
- ۴۵ ای آشنا آشنایی بجان است نه بجان هوالا بهن -
- ۴۶ ای یزدان من خداوند مهربان من پروردگارا کردگارا
- ای یاران عبدالهها رستم مهربان در آستان هوالله -
- ۴۷ رحمن
- ۴۷ ای شهر بار یزدان پاک یار بوده هوالا بهن -

| | | |
|----|---|----------------|
| | ای پرموش، ایرانیان در ماتم سیاوش سیاه | هوالله - |
| ۴۸ | پوش شدند | |
| ۴۹ | شهریار جهان آسمان ای یاران نیک اختر | بنام پاک یزدان |
| | ای یاران الهی ودوکنیز عزیز خدا جناب | هوالله - |
| ۵۰ | اردشیر خداداد | |
| ۵۱ | ای مرد پارسی سلطنت خسروی هرچند | هوالله - |
| | ای یارنا زمین آنچه نگاشتی و در دل داشتی | هوالله - |
| ۵۱ | پدیدار | |
| | ای یار مهربان نامه شمارسید و بر مضمون اطلاق | هوالله - |
| ۵۲ | حاصل گردید | |
| ۵۴ | ای سیاوش، ترکان خون سیاوش را هدر داد | هوالا بهی - |
| ۵۵ | ای دو جان پاک ایزد دانا ایران را تارک یا | هوالله - |
| ۵۶ | ای خسروکشور شناسائی خسروان گیتی ستان | هوالا بهی - |
| | ای سفیدوش زبر روی تو در ملکوت ابهسی | هوالله - |
| ۵۶ | سفید است | |
| ۵۸ | ای اردشیر خداداد هر نفسی را مرادی | هوالله - |
| | ای احبای الهی از ملکوت اعلیٰ مژده عنایت | هوالا بهی - |
| ۵۹ | میرسد | |
| | ای بنده بها من از تو و مهربان و هر مزد یار | هوالله - |
| ۶۰ | هر سه راضی | |
| | ای رعایای الهی الحمد لله منجذب به | هوالله - |
| ۶۱ | تفحاتید | |
| | ای یاران دیرین و دوستان ثابت مستقیم، | هوالا بهی - |
| ۶۱ | حضرت اسفندیار | |

- ای خداوند بپمانند این مستمند بدرگهت
 ۶۲ افتاده — هوالله
- ای ظاهر مطهر من نامه ای که بجانب
 ۶۳ حاجی سید جواد — هوالله
- خسرها این عنوان از القاب شهریار است
 ۶۳ ای ثابت بر پیمان گویند اسفند یا روئین تن
 ۶۴ بود — هوالله
- ای بنده صادق پروردگار ورق محرر مضمون
 ۶۵ بدیعی داشت — هوالله
- ای یاران دل و جان این بنده آستان، شکر
 ۶۵ کنید خدا را — هوالله
- ن
 ۶۶ خداوند مهربان این جانهای پاک بجها
 افلاک شتافتند — هوالله
- ۶۱ ای فریدون تور فیق منی ومن شفیق تو
 ای مقرب درگاه کبریا نامه تو رسید فی
 ۶۷ آنچه — هوالله
- ۶۸ ای بندگان الهی ظالمان ستمکار مانند سنگ
 ۶۸ خو خوار — هوالله
- ای ثابتان بر پیمان، مهربان به بقعه مبارکه
 ۶۸ وارد — هوالله
- ۷۰ ای پروردگار این دوستان یاران تواند — هوالله
- ۷۱ ای وفادار چه نام مبارکی داری — هوالله
- ۷۲ ای دو بندگان خدا پرتو آفتاب آسمانی — هوالله
- ۷۳ جناب خسرو خان انشاء الله خادم آستان — هوالله

- هوالله — ای دوبنده * صادق خداوند بیهمتا شکر
 ۷۳ کند خدا را
- هوالله — ای فریدون همنامت گمنام شد
 ۷۴ ای منجذب بنفحات الله مکتوبی که بجنا
- هوالا بهن — حاجی ستید جواد
 ۷۴
- هوالله — ای رستم همنامت شجاعت تن شهیر آفاق
 گشت
 ۷۶
- هوالا بهن — ای یاران الهی وای دوستان حقیقی صبح
 میثاق
 ۷۶
- هوالله — ای جمشید مجید فرید زمان شو ووحید
 جهان گرد
 ۷۸
- هوالله — ای ثابت بر پیمان الحمد لله که پرتو خورشید
 آسمانی یافتی
 ۷۸
- هوالا بهن — ای داد خدا بزرگتر دهش دادار
 ۷۹
- هوالا بهن — ای خسرو کشور شناسائی خسروان گیتی
 ستان
 ۷۹
- هوالله — ای هشیار چشم گشودی و مشاهده آیات
 کبری نمودی
 ۸۰
- هوالله — ای بنده یزدان خوشحال تو
 ۸۱
- هوالله — ای دیوادگار پیشینیان کیانیان افسرو
 دیهیم داشتند
 ۸۱
- هوالله — ای فارسیان راستان نامه شمارسید
 ۸۲
- هوالله — ای شخص رشید رشادت اینست که
 انسان
 ۸۲
- هوالله — ای هوشمندان امروز مستمندان ارجمندگر
 دند
 ۸۳

- ۸۳ ای بنده درگاه یزدان فارسیان هرچند — هوالله
- ۸۴ ای رشید نوبت هشت و عشرت رسید — هوالله
- ۸۴ ای بست باده * هدایت جامی از منی
دانش — هوالله
- ۸۵ ای دوستان عزیز عبدالبهاء نامه ای که
بنامهای یاران مزین — هوالله
- ۸۶ ای رشید رشادتی بنما و شجاعتی اشکار
کن — هوالله
- ۸۷ ای یارمهربان من نامه * نامی آن یاران
خواندم — هوالله
- ۸۹ ای عزیز پارس هرچند الآن بهیچوجه
تحریر نتوانم — هوالله
- ۹۱ ای پارسیان راستان صبح است و هوا در
نهایت طراوت — هوالله
- ۹۲ کبخسروا همنامت بجهان راز پی برد — هوالله